

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

شناخت محیط - سرمایه انسانی

چکیده

از مهمترین عوامل شناخت یک محیط راهبردی، سرمایه انسانی در آن محیط است این عامل که شامل مفاهیمی همچون اعتماد اجتماعی، انسجام اجتماعی و مشارکت اجتماعی و ... می باشد خصوصا در جوامع انسان محور، از معیارهای بسیار تاثیر گذار به شمار میرود.

در این مقاله در راستای هدف اصلی که در این سلسله مقالات پیگیری میشود، تلاش می گردد دیدگاه قرآنی در زمینه بعضی از معیارهای بررسی سرمایه اجتماعی شرح داده شود.

کلمات کلیدی

توکل، ایمان، تقوی، امید، ضعف، قوت

معیارهای قوت در جامعه

ایمان و امید

فرمود شما همیشه پیروز هستید، چرا؟ ﴿لَا تَهِنُوا﴾؛ هیچ وهن و سستی به خود راه ندهید و حزن هم نداشته باشید. ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾، چرا؟ ﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾، [۱۴] وقتی شما برتر هستید در سایه ایمان، حزن و اندوه شما برای چیست؟ در آیه دیگر مراحل پنج گانه را ذکر کرد، فرمود: ﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾؛ [۱۵] فرمود وهن و سستی به خود راه ندهید، ملت عزیزی هستید، این یک؛ پیشنهاد سازش هم ندهید، برای اینکه شما جنگ کردید، دفاع کردید، خون دادید. ﴿وَ تَدْعُوا﴾ این ﴿تَدْعُوا﴾ مجزوم به آن «لا» است؛ ﴿لَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا﴾، یعنی «لا تدعوا». ﴿فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ﴾؛ یعنی «لا تدعوا»، چرا؟ ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾، چرا ﴿أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾ برای اینکه ﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾. چرا «و الله معنا» با اینکه خدا «و الله» با کل شیء است؟ فرمود درست است که ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾، [۱۶] معیت قیومیّه برای همه است؛ اما این معیتی است همراه با احسان و کمک. ﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ﴾، چرا؟ ﴿وَلَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾، این پنج بخش هر کدام معلول بعدی است، بعدی علت قبلی است. ﴿وَاللَّهُ

مَعَكُمْ؛ خدا با شماست، چرا؟ چون **﴿وَلَنْ يَتْرِكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾**، شما خون دادید، انقلاب کردید، شهید دادید، جانباز دادید، عملی را که کسی برای رضای خدا انجام بدهد، این عمل وتر نیست تک نیست. شما در این اصطلاحات فقهی و اصولی می بینید که مثلاً مرحوم آقای نائینی فلان اشکال را می کند، مرحوم آقا ضیاء فلان اشکال را می کند می گوید این مشفوع نیست، یعنی چه؟ یعنی این فرمایشی که شما گفتید این تک است. اگر برهان و دلیل در کنارش باشد این یک ادعاست آن هم دلیل، می شود شفع، می شود مشفوع. وقتی دلیل همراهش نباشد، می گویند تک است. «لیس مشفوعاً بالبرهان». عمل تک، آدم تک، دست خالی، وتر است. «وتر مؤتوری» که در جریان سیدالشهداء (سلام الله علیه) آمده برای تاکید است؛^[۱۷] یعنی تنهای تنها! گاهی می گویند تنها، گاهی می گویند تنهای تنها. این «وتر مؤتوری»؛ یعنی تنهای تنها، هیچ کسی او را یاری نکرد. فرمود: **﴿وَلَنْ يَتْرِكَكُمْ أَعْمَالَكُمْ﴾**؛ عمل شما به نتیجه می رسد. عمل کردید، وقتی عمل کردید ذات اقدس الهی یقیناً این عمل را حفظ می کند؛ حالا یا ده برابر یا بیش از ده برابر، این مربوط به کیفیت خلوص است. **﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾**^[۱۸] فرمود هیچ ممکن نیست ملتی کاری بکند خدا این کار را به نتیجه نرساند. شیطان چه کار می کند؟ اینها تحلیلات همین چند آیه ای است که در مدینه نازل شد. شیطان می آید رابطه انسان را با این مرکز علم و عمل یعنی خدا قطع می کند: **﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾**، از مواردی که آن قسمت صرفی عمل نشده برخلاف رایج این باید «استحاذ» باشد نه «استحوذ»، این «واو» که قبل آن «الف مفتوحه» است باید تبدیل به «الف» بشود، مثل «استقال»، «استحاذ». ولی این به همان اصل «واو»ی خود محفوظ می شود، مثل «استصوب»، «استنوق»، اینها به همان اصلشان باقی اند؛ وگرنه قاعده اش این است که این «واو» که حرف عله است و مسبوق به فتحه است تبدیل به «الف» بشود، مثل «استقام»، «استقال»، «استعاد» این طور است. اینجا باید «استحاذ» می شد؛ اما **﴿اسْتَحْوَذَ﴾** همین آیه نورانی را وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) در آخرین لحظه ای که از خیمه امام سجاد (سلام الله علیه) درآمد برای توضیح، حضرت سجاد عرض کرد که وضع شما با این قوم به کجا کشید؟ فرمود: **﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾**، این را آخرین باری که از خیمه امام سجاد بیرون می آمد این آیه را خواند، فرمود شیطان بر اینها مسلط شد یاد خدا را از اینها برد. ما از بس مسئله شیطان و اینها را گفتیم حالا برای ما عادی شد. وقتی انسان آن پایگاه اصلی خودش را رها بکند چیزی نمی بیند، همین **﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ﴾**^[۱۹] که در سوره مبارکه «آل عمران» گذشت. همه اینها را می بیند. این هسته مرکزی قدرت را که از دست بدهد، به زن و فرزند و مال تکیه می کند. فرمود: **﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾**، آن وقت اینها ماندند یک سلسله قسم های دروغ؛ یک سلسله قدرت های مال و فرزند؛ نه از مال و فرزند کاری ساخته است در روز خطر: **﴿لَنْ تَغْنَى عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ﴾**، نه آن قسم دروغ سپری است که در برابر توحید الهی بتواند بماند. این است

که ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾ [۲۰] آن قدر ما او را سرکوب می‌کنیم که او با سپرش محو محو بشود. اگر بخواهند برهان اقامه کنند، برهان با رسالت و نبوت و ولایت است: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾. در مبارزات، در آزاداندیشی، در نظرهای علمی، ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾ قسمت ۱۹/مجادله/تسنیم

خشم‌زدایی از صفات مؤمنان

وقتی انسان تمام خشم خود را نسبت به بیگانه به کار بُرد، نسبت به آشنا خشم‌زدایی دارد، نه خشم متقابل. فرمود شما نسبت به بیگانه باید ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾ باشید؛ اما نسبت به آشنا در درون خود چه کار بکنید؟ در درون خود با بد مبارزه کردن هنر نیست، با بدی مبارزه کردن هنر است. با مخالف درگیر شدن کار شما نیست، با مخالفت مبارزه کردن کار شماست. شما باید مخالفت را، اختلاف را، تنازع را بردارید، نه مخالف را و منازع را، ﴿وَ يَدْرَعُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾ [۲۱] نه «السَّيِّئَةَ»! ﴿ادْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ﴾ [۲۲] نه «السَّيِّئَةَ»! بد را برداشتن هنر نیست، بدی را برداشتن هنر است. فرمود مردان الهی سیئه را برمی‌دارند، حالا چهار نفر با شما مخالف بودند آنها را زیر پا له کنید، کار شما نیست! سعی کنید مخالفت را، مشکلات اینها را حل کنید و حرف‌های اینها را گوش بدهید، مخالفت در بین شما نباشد، نه اینکه مخالف خود را له کنید. ﴿يَدْرَعُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ﴾، ﴿ادْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ﴾ [۲۳] اینها برادران و هم‌دین شما هستند، هم‌آیین شما هستند، هم‌مرز شما هستند، هم‌خاک شما هستند، هم‌وطن شما هستند، مگر اینکه - خدای ناکرده - نفوذی باشد که این بیگانه است که فرمود: ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾ [۲۴] آنها بحث دیگری است؛ اما اگر آشناست، منتها نظرش مخالف است، شما مخالفت را بردارید. پس نسبت به درون، وضع مشخص شد، نسبت به بیرون، وضع مشخص شد؛ نفوذ فرهنگی و آن اقسام چهارگانه مشخص شد، نفوذ نظامی مشخص شد. قسمت ۹/فتح/تسنیم

نظام مبتنی بر حق

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ﴾؛ اینها خیال می‌کردند که یک کینه سیاسی یا دفینه سیاسی داشته باشند ما بیرون نمی‌آوریم؛ در بحث‌های قبل گذشت که نظام، باطل را بالا می‌آورد! فرمود هر کسی بیراهه رفته یک وقت، یک روز ما آبروی او را می‌بریم، چرا؟ برای اینکه ما این نظام را به حق آفریدیم، مثل اینکه بدن را به حق آفریدیم! اینکه فرمود آسمان و زمین و «ما فیهما» و «ما بینهما» را به حق آفریدیم؛ [۳۷] یعنی نه تنها این دستگاه کار می‌کند، بلکه دستگاه با سلامت کار می‌کند! این روده و معده ما مثل تُنگ خالی نیست که هر چیزی را به آن بدهی قبول بکند، این به حق خلق شده است، یعنی به سلامت خلق شده است؛ اگر غذای سالم را دادیم جا می‌دهد، غذای مسموم را دادیم بالا می‌آورد! فرمود اگر کسی کینه نظام را، کینه جامع را یا کینه

کسی را داشته باشد یک روز بالا می‌آورد، ما سرانجام بالا می‌آوریم! ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَانَهُمْ﴾، این کینه با این فطرت سازگار نیست، این به حق خلق شده است! شما این تُنگ خالی را سَم بدهید قبول می‌کند یا عسل بریزید قبول می‌کند، چون چیزی برای گفتن ندارد، این ظرف است؛ اما فرمود ما انسان را به عنوان ظرف خلق نکردیم، به عنوان حق خلق کردیم! کینه مثل آن غذای سمی است که روده و معده نمی‌پذیرند، کینه را هم دل نمی‌پذیرد، اگر یک روز خودش بالا نیاورد، ما آن بالا می‌آوریم که رسوا می‌شود! چرا انسان این کار را بکند که کینه کسی یا کینه نظام را داشته باشد؟! قسمت ۱۰ / محمد/تسنیم

سابقوا و سارعوا

آیه فرمود: ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ﴾؛ سبقت بگیرید! بکوشید قبل از دیگران به بهشت بروید! بکوشید که این گوی سبقت را شما ببرید. سبقت بعد از سرعت است و سرعت بعد از حرکت است و حرکت بعد از معرفت است. اول انسان باید بداند که در چه مقطع است، بعد از فهمیدن و معرفت، راه را طی کند، بعد از شروع به حرکت و هجرت از مبدأ بکوشد که این راه به سرعت بپیماید، بعد از سرعت بکوشد که از دیگران سبقت بگیرد و بعد از اینکه سبقت گرفت، دیگران را هم دریابد به مقام امامت برسد. اینها مراحل پنج‌گانه‌ای است که قدم به قدم قرآن کریم انسان را به این مراحل آشنا می‌کند و امر می‌کند. اما آن قدم اول را فرمود یک سلسله امور رجز است و رجز است و پلیدی است از هر رجز و رجز و ناپاکی هجرت کنید: ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرُوا﴾ [۱۰] این هجرت همیشه است، چه اینکه جهاد همیشه است. فرمود از پلیدی و ناپاکی مهاجرت کنید پرهیز کنید دوری کنید این نقطه آغاز کمال است کسی که بخواهد کامل بشود اول باید از پلیدی‌های و ناپاکی‌ها بگذرد آن آلودگی‌هایی که در درون او است؛ اگر متکبر است از آن هجرت کند، اگر آزمند است و حریص است از آن هجرت کند، اگر حسود است از آن هجرت کند و اگر گرفتار دیگر رذایل نفسانی است از آن هجرت کند از آنها بپرهیزد، این ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرُوا﴾ و این معرفت می‌خواهد.

بیانی از امیر المؤمنین (علیه السلام) رسیده است که «مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ»؛ [۱۱] هیچ حرکت و تلاشی نیست مگر بعد از شناخت و معرفت، انسان بداند که چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است از چه چیزی بگریزد و به سوی چه چیزی بشتابد. بیان معروف امیر المؤمنین (علیه السلام) این است که «رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَ اسْتَعَدَّ لِرِمْسِهِ وَ عَلِمَ مِنْ آيِنٍ وَ فِي آيِنٍ وَ آيِنٍ»؛ [۱۲] خدا انسانی را رحمت کند که اصول دینش را بشناسد هم آغاز هستی‌اش را بداند، هم پایان هستی‌اش را بفهمد، هم این بین راه را درک کند. اصول دین که از سه اصل بیشتر نیست، انسان مبیدی دارد که مانند دیگران موجودات از آن مبدأ خلق شده است. معادی دارد که مانند دیگر موجودات به سوی آن معاد و پایان می‌رود و چون مبیدی دارد و معادی دارد راهی دارد. ممکن نیست بین آغاز و انجام مسیر نباشد. آن مسیری که از آغاز شروع می‌شود و به انجام ختم می‌شود مسیر وحی است و رسالت

است و نبوت است و دین؛ لذا اصول دین نه بیش از سه تا خواهد بود نه کمتر از سه تا توحید است و نبوت است و معاد، نه کمتر از سه تا است نه بیشتر از سه تا است. انسان از مبدی خلق شد و به معادی می‌رسد و یک راهی را باید طی کند. حضرت فرمود: «رَحِمَ اللهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَاسْتَعَدَّ لِرَمْسِهِ وَ عِلْمٍ مِنْ أَيْنَ» که از کجا شروع شده، «وَفِي أَيْنَ» در چه مسیری است در چه دینی است، «وَالِي أَيْنَ» به کدام مقصد می‌رود؛ این ناظر به اصول سه‌گانه دین است.

بنابراین هیچ حرکتی نیست مگر بعد از معرفت. وقتی قرآن کریم ما را به هجرت از پلیدی وا می‌دارد هم پلید را به ما می‌گوید بشناسید، هم طیب را به ما می‌گوید بشناسید، هم می‌گوید از پلید هجرت کنید و به سوی طیب قصد کنید و آهنگ طیب کنید، این مقام اول و قدم اول که قدم هجرت است. فرمود این راه را که قدم اول معرفت است، قدم دوم هجرت و حرکت، این راه را که دارید می‌روید لنگان لنگان نروید ﴿سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [۱۳] این را در سوره «آل عمران» فرمود که شما با سرعت این راه طی کنید. این‌طور نیست که در راه خیر اگر کسی سریع بود آسیب ببیند یا آسیب برساند، چون در راه خیر هیچ تزامنی نیست تمام درگیری‌ها و تزامم در متاع غرور است والا در معنویت هیچ تزامم نیست؛ لذا هیچ یک از انبیا با دیگر پیامبر درگیری نداشته هیچ ولی‌ای با دیگر اولیای الهی تزامم ندارد. در راه خیر هرگز درگیری و تزامم نیست. هر جا درگیری است سخن از متاع غرور است محدوده زد و خورد و اختلاف، محدوده متاع غرور است یا هر دو باطل‌اند یا یکی باطل و دیگری حق، اگر هر دو حق باشند ممکن نیست درگیر و مزاحم هم باشند؛ لذا فرمود: ﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ﴾؛ در این راه سرعت بگیرید! این مرحله سوم. وقتی سرعت به کمال رسید به ما می‌فرماید به این اکتفا نکنید در کارهای خیر مانند دیگر خیرها هستید، بلکه بکوشید از آنها هم جلو بزنید ﴿سَابِقُوا﴾؛ یعنی سبقت بگیرید مسابقه بدهید ببینید چه کسی برنده می‌شود بکوشید که شما برنده بشوید، زیرا نه جلو افتادن در کارهای خیر نقص است و نه جلو افتادن مانعی دارد ﴿سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ﴾ وقتی که گوی سبقت را ربوید از دیگران جلو زدید و همه را کنار زدید به فکر همه باشید، بگویید: ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [۱۴] از خدا بخواهید که امام مردم و امام مردم باشید که مردم شما را ببینند و همراه شما با شما حرکت کنند، به فکر دیگران باشید. اصولاً کسی که سابق شد امام خواهد بود. کسی که جلو رفت به فکر دیگران خواهد بود. یکی از فضایل آن است که انسان به فکر دیگران باشد. یکی از فضایل آن است که انسان نعمت الهی را به دیگران هم برساند. ممکن نیست کسی به کمال برسد و بگوید کمالی که من تحصیل کردم برای خود من است کاری به دیگران ندارم، خود آن کمال، احساس مسئولیت را به همراه دارد؛ لذا مرحله پنجم مرحله امامت است که از این مقام تعبیر شده به ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ قسمت ۱۵/حدید/تسنیم

پس اینکه فرمود: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ در قبالش ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾. این دفاع مقدس معجزه قرآن است. شما نمی‌دانم آن وقت یادتان است یا نه؟ بودجه نفت را روی هر بشکه ۲۴ دلار بستند. ۲۴ دلار! گفتند سه هشت تا ۲۴ تا. هشت دلارش صرف بودجه عمرانی. هشت دلارش صرف حقوق کارمندان. هشت دلارش صرف جنگ. این بودجه‌ای بود که بستند. این تاریخ بیهقی نیست! این برای گذشته نیست این برای زمان خود ماست. بودجه با ۲۴ دلار بسته شد. بنا شد سه هشت تا، ۲۴ تا؛ کشور با این بگردد. همین استکبار جهانی همین استعمار همین بریتانیا همین روباه پیر همین صهیونیسم اینها نشستند نشستند نشستند تمام ذخائر نفتی را بیرون آوردند عده زیادی را هم وادار کردند که تولید را زیاد کنند نفت شده بشکه‌ای هشت دلار. حالا بودجه روی ۲۴ دلار بسته شد. نفت شده هشت دلار؛ یعنی یک سوم. آن هم خلیج فارس ناامن. کشتی‌ها را مرتب می‌زدند. ایران مجبور بود که بیمه آنها را هم بدهد، هزینه آنها را هم بدهد با کشتی خودش نفت را از این منطقه خطر بیرون ببرد حالا چقدر می‌ماند خدا می‌داند! این کشور بود. چگونه شد در آن بحران حفظ شد؟ فقط خدا، فقط امام، فقط قرآن. معجزه یعنی همین! این را بررسی کنید این برای تاریخ بیهقی نیست این برای دویست سال و سیصد سال قبل نیست. این همین زمان بود این همین امام بود این همین شهدا بودند همین مبارزین بودند همین شما و پدران شما و فرزندان شما بودند. کشور اداره شد. پیروز شد با همان هشت دلار. چه طور شد؟ ما چه می‌دانیم چه طور شد؟ آنکه مسئول است گفت من اداره می‌کنم و کرد.

الآن چند تا موش و چند تا بانکی بی‌عرضه آمدند این بساط را فراهم کردند همه چیز در این مملکت هست. چرا زیاد می‌خرند؟ چه حرصی است؟ چرا ما موش باشیم؟ این آیه‌ای که فرمود: ﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ﴾^[۱۵] فرمود چرا مثل موش زندگی می‌کنید که می‌خواهید پس‌انداز کنید؟ چرا مثل کبک و کبوتر نیستید؟ میلیون‌ها ماهی صبح بلند می‌شوند تا غروب می‌گردند در دریا بانکی ندارد پس‌اندازی ندارد موش نیست، شام و نهارشان تأمین است. میلیون‌ها پرنده از جایی به جایی بال می‌زنند با دست خالی می‌آیند با دست خالی می‌روند، ولی با شکم پر برمی‌گردند. فرمود چرا مثل اینها نیستید؟ چرا مثل کبک نیستید؟ چرا مثل کبوتر نیستید؟ چرا مثل این مرغ‌های فضایی نیستید؟ چرا مثل موش زیر زمین هستید؟ ای کاش به ما می‌گفتند هرشب قرآن به سر بکنید! اینها عملی هم شد مهاجرین را چه کسی راه انداخت؟ چه عاملی مهاجر را راه انداخت از مکه به مدینه؟ اینها بال بال، بال بال زدند با دست خالی آمدند. همین آیه اینها را راه انداخت. فرمود موش را ما روزی می‌دهیم کبک را هم ما روزی می‌دهیم، شما کبک باشید بال بزیند بروید در مدینه، اگر ما شما را تأمین نکردیم، کردند. این قرآن است، این دین است!

آن وقت حالا ما چهار تا مسئول بی‌عرضه داریم چهار بانکی بی‌عرضه داریم چهار تا موش داریم این به کشور آسیب نرساند، به انقلاب آسیب نرساند، به نظام آسیب نرساند. این شهدا حیّ هستند. مرزوق‌اند، طلبکارند و آه اینها اثر دارد. این آیات اثر دارد.

پس ﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ﴾ ما تجربه کردیم. ﴿يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾، از آن طرف: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾. هیچ کس بدون روزی نمرده است. فرمود شما بکوشید:

چو سرو و سنبله بالاروش باش *** بنفشه‌وار سوی پست منگر [۱۶]

همه‌اش گرفتار انبار و ذخیره نباشیم. الآن بحث، بحث طلاق است می‌بینید بحث اقتصاد و بحث تقوا و اینها را ذکر می‌کند. این ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ﴾، [۱۷] با ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾ را به هم می‌دوزد و گرنه الآن بحث فقهی است در بحث فقهی چه کار به مسائل اقتصادی دارد؟ می‌گوید این کار را بکن، ﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ﴾، آن‌جا هم فرمود: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾. ما اینها که در دنیا این‌گونه هستند در قیامت هم همین‌طور محشور می‌کنیم. ما کسی را کور محشور نمی‌کنیم. آنها اعتراض می‌کنند، خدا می‌فرماید نه، ما تو را کور نکردیم این جهنم و همه را می‌بینی: ﴿أَفَسِحْرُ هَذَا﴾ آنها می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا﴾. این خداست؛ لذا فرمود این کار را نکنید جامعه را به هم نزنید مضطرب نکنید. ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾، ما به هر حال باید و کیل بگیریم. مگر ما همه امور را بلد هستیم؟ هیچ و کیلی نیست مگر خدا. ما هر اندازه که او دستور داد عمل بکنیم، بقیه را او تأمین می‌کند. ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ﴾، ببینید اثنای بحث طلاق است، اثنای بحث فقهی است. این می‌شود نور، برای اینکه شما هیچ علمی نمی‌بینید هیچ کتابی نمی‌بینید که در مسائل فقهی حالا سفارش تقوا بکنند. نه در عقلیات این‌طور است، نه در نقلیات این‌طور است.

﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾؛ خدا برای هر چیزی اندازه‌ای معین کرده است. فرمود: ﴿وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾؛ عده را بشمارید. عده را یک مقدار در سوره مبارکه «بقره» یک مقدار اینجا فرمود؛ فرمود: ﴿وَ اللَّائِي يَأْسُنَ مِنَ الْمَحِيضِ مَن نِّسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ﴾، که آیا یائسه‌اند واقعاً یا در حالت ریه‌اند؟ این ﴿فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ﴾؛ سه ماه این یک گروه. ﴿وَ اللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ﴾؛ اینهایی که یا حالا به حد یأس نرسیدند، در سن «من تحيض» هستند و «لا تحيض»؛ یا اصلاً حائض نشدند، اینها هم سه ماه. این هم دو گروه. ﴿وَ أَوْلَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ﴾؛ اگر کسی باردار بود و مطلقه شد، عده او وضع حمل اوست. بعد می‌فرماید: ﴿وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا﴾. «یُسْر» هم مستحضرید که قرآن کریم فرمود هر جا سختی باشد دو برابر آن آسانی است. در روایت است این مضمون که اگر سختی برود در سوراخی، آسانی می‌آید آن را به فشار از سوراخ در می‌آورد. [۱۸] اما آن را از این آیه کریمه استفاده

کردند که ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾. مستحضرید که هم یسر تکرار شده هم عسر. منتها عسر با «الف و لام» تکرار شده، یسر بدون «الف و لام» تکرار شده است. عسر با «الف و لام» یعنی دومی همان اولی است. ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾، «العسر» دومی همان «العسر» اولی است چون با «الف و لام» است و اشاره به عهد است؛ یعنی همان یکی. اما «یسر»ها چون «الف و لام» ندارند دو تا یسر هستند؛ یعنی هر جا سختی باشد یسر آن دو برابر است. این وعده خداست. ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾؛ یعنی هر جا سختی باشد دو برابرش آسانی است. اگر پنجاه درصد سختی است صد درصد آسانی است. چرا ما باور نکنیم؟

﴿ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفُرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ﴾؛ لغزشها را برمی دارد، می پوشاند و کم کم رفع می کند بعد ﴿وَيُعْظِمُ لَهُ أَجْرًا﴾، که امیدواریم - إن شاء الله - این نظام به برکت صاحبش محفوظ بماند. قسمت ۵/طلاق/تسنیم

بنابراین این راه حل هست هیچ یک ملت نمی ماند. فلان کس تحریم کرده، فلان کس گرفته! ما آن که اصل است آن را فراموش کردیم، همه این امور به دست اوست. همه این امور به دست اوست! ما موظفیم کارهایمان را انجام بدهیم اعتراض هم نکنیم، محاکمه هم نکنیم، همه این کارها را باید نکنیم؛ اما اینها ابزار کار است؛ اما آن کلید اساسی فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ﴾، این مطلب ششم است. به ما فرمود شما دست از هر کاری بردارید، فقط دعا کنید! فرمود این کار را نکنید، حتماً این کار را انجام بدهید، این بیان نورانی حضرت امیر است، فرمود یک ملت سنگ بخور نباشید. این بیانات حضرت است در نهج/البلاغه. بارها به عرض شما رسید حوزه وقتی انقلابی می شود که شرح نهج/البلاغه آن مثل رسائل و مکاسب درسی بشود، وگرنه سالی یکبار نهج/البلاغه، آن دیگر نمی شود

فرمود: «لَا يَمْنَعُ الضَّيْمَ الدَّلِيلُ»؛ [۲۸] ستم را جز ملت پست کسی تحمل نمی کند. فرمود: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ»، [۲۹] سنگ را از هر جا آمد برگردانید. همین علی است! بنابراین وقتی حوزه انقلابی می شود که نهج/البلاغه مثل رسائل، مکاسب درسی یعنی درسی! این جملات گفته شود، بحث شود، شواهد روایی گفته بشود، ملت می شود زنده. این را کسی گفته که پشتیبان ملت است، کسی که تمام کار به دست اوست، گفته است. یک وقت است کسی پیشنهاد می دهد طرح می دهد؛ اما کسی که «بِيَدِهِ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»؛ [۳۰] کلید آسمانها به دست خداست، او این حرفها را می زند به وسیله انبیا. اگر کسی تمام امور به دست اوست، به وسیله گاهی بی وسیله مثل قرآن، گاهی با وسیله مثل روایات، به ما بگوید سنگ را هر جا آمد، برگردانید: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ» تأمین می کند. این امر ششم. قسمت قلم/۱۱/تسنیم

﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ این از متقنات و محکمت قرآن کریم است آیه سی هفتمین سوره: ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ شما چیزی را نمی‌خواهید مگر اینکه خدا بخواهد که شما می‌خواهید. به هر حال انسان یک کاری را انجام می‌دهد و می‌خواهد انجام بدهد و انجام می‌دهد. آیا انسان مستقل است - معاذالله - یعنی نظام، نظام تفویض است که خدا افراد را رها کرده که هر کاری می‌خواهند بکنند بالاستقلال بعد در قیامت بررسی بکند که مفوضه روی این باطل هستند که خطر تفویض بدتر از خطر جبر است. خدا غریق رحمت کند مرحوم حاج آقا رضا فقیه همدانی (رضوان الله تعالی علیه) را. مرحوم کاشف الغطاء بزرگ در کتاب شریف کشف الغطاء دارد جبریه آلوده‌اند مفوضه آلوده‌اند؛ در بحث نجاست کافر آنجا فرمودند به اینکه جبری نجس‌اند مفوضه نجس هستند. [۱۹] مرحوم حاج آقا رضای همدانی در کتاب فقه خودشان در بحث نجاست کفار به مرحوم کاشف الغطاء (رضوان الله علیه) می‌فرماید که شما آن مقامات علمی که دارید برای شما این مسائل تاحدودی روشن است، اما اینها جزء مسائل عمیق نظری است مگر یک امر بدیهی است و انکار ضروری است اگر هم اشتباه بکنند انکار نظری دقیق است نه انکار ضروری. ضروری این است که این را یقیناً پیغمبر فرموده؛ این در تشخیص اینکه پیغمبر فرموده مشکل دارد، این نظری است نه ضروری. ممکن است برای شما که صاحب علم دقیق هستید اینها روشن باشد؛ اما برای خیلی‌ها نظری است. بعد می‌فرماید خیلی از علمای ما - نه افراد عادی - رفتند جبر را باطل کنند گرفتار تفویض شدند شما چگونه می‌گویید مفوضه نجس هستند؟ [۲۰] اینکه مرحوم آخوند در کفایه فرمود: «قلم اینجا رسید و سر بشکست»، [۲۱] یک چیز نظری دقیق پیچیده است اگر نظری بود کسی اشتباه کرد که آلوده نیست آن انکار ضروری است که مشکل آفرین است. فرمایش حاج آقا رضا در کتاب طهارت بحث نجاست کفار آنجا دارد خیلی از علمای ما رفتند جبر را باطل کنند گرفتار تفویض شدند چگونه شما می‌گویید؟ غرض این است که این کار، کار آسانی نیست. قسمت ۱۱/انسان/تسنیم

صبر

در جریان حضرت یونس (سلام الله علیه) شش امر است که این بخش از آیات قرآن کریم آن امور شش‌گانه را مطرح می‌کند. یکی اینکه ایشان آن صبر برجسته را نداشت. مستحضرید دو نمونه را خدا در قرآن ذکر کرد: یکی انبیا و یکی مرسلین. درباره انبیا فرمود: ﴿لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ [۱۲] درباره مرسلین فرمود: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ [۱۳] اگر انبیا درجاتی دارند، مرسلین درجاتی دارند، اولیا هم درجاتی دارند. ممکن است همه اینها که به مقامات «قرب نوافل» [۱۴] رسیده‌اند، درجاتشان فرق بکند، آن که به مقام ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ [۱۵] رسید، بهتر عمل می‌کند. آن که به آن مقام نرسید، به آن اندازه عمل نمی‌کند؛ لذا «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» [۱۶] با «قرب نوافل» هم سازگار است.

اما این امور شش گانه حضرت یونس (سلام الله علیه)، فرمود او باید این مسئولیت را حفظ می کرد، در مأموریت خود می ماند و اینها را هدایت می کرد؛ ولی حوصله اش به سر آمده و بیرون آمد. این کار او گرچه برای دیگران قابل عفو است؛ اما برای کسی که به مقام نبوت رسیده است، مسئول الهی است، پسندیده نیست. این کار را ایشان کردند، این کار کیفرش آن است که در شکم ماهی برای همیشه بماند، این یک؛ دو: در سوره «صافات» فرمود درست است که این کار آن کیفر تلخ را به همراه دارد؛ اما این مسیح بودن، سبوح و قدوس گفتن، «سبحانک» گفتن برای او ملکه شد، او جزء مسبحین است، این «مسیح» اسم فاعل باب تفعیل نیست، این صفت مشبیه است به وزن اسم فاعل. ملکه بود برای او، اگر جزء مسبحین نبود می ماند تا روز قیامت. در سوره مبارکه «صافات» به این صورت آمده است که اگر او جزء مسبحین نبود: ﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ [۱۷] یعنی «اذکر» این صحنه را. ﴿إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ * فَسَاهَمَ﴾ [۱۸] یعنی قرعه کشیدند و قرعه به نام او افتاد: ﴿فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ﴾ [۱۹] که باید به دریا بیفتد. ﴿فَالْتَمَتَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [۲۰] حالا چگونه ذات اقدس الهی حیوانی را تا روز قیامت نگه می دارد، نباید تعجب کرد که اگر ولی ای از اولیای الهی عمر دراز داشته باشد، مشکلی دارد! این حیات به دست ذات اقدس الهی است، پس ممکن است یک موجود زنده ای «الی یوم القیامة» بماند. تا روزی که کلّ این نظام سپهری می خواهد عوض شود. این دریا باید باشد، آب باشد، این ماهی باشد، تا یونس در دل ماهی «الی یوم القیامة» باشد. این ممکن است.

غرض این است که عمر طولانی داشتن، در برابر افاضه ذات اقدس الهی هیچ محذوری ندارد. این امر دوم. پس این باید تا روز قیامت می ماند اگر این کار نبود؛ ولی چون جزء مسبحین بود، از شکم ماهی باید نجات پیدا کند.

اما امر سوم و چهارم؛ امر سوم آن است که به هر حال این مأموریت را ترک کرد. دریاست، او از شکم ماهی درآمد و باید در بیابان سوزان بیفتد: ﴿لَنْبِذَ بِالْعَرَاءِ﴾، ﴿وَهُوَ سَقِيمٌ﴾ [۲۱] «عرء»؛ یعنی بیابان لخت، عاری، نه سقفی دارد، نه جداری دارد، نه شجری دارد، نه سایه ای دارد. این باید در چنین جایی می افتاد. ولی همان جا نه تنها تسبیح داشت، توبه داشت، «سبوح قدوس» گفت: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ﴾، دریاب ﴿إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [۲۲] این ناله های مکرر یونس در ظلمات، این باعث شد که ﴿لَنْبِذَ بِالْعَرَاءِ﴾، ﴿وَهُوَ سَقِيمٌ﴾ نبود؛ بلکه ﴿لَنْبِذَ بِالْعَرَاءِ﴾، ﴿وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾ بود. آنجا را تأمین کردیم، در کمال سلامت به ساحل افتاد. غذای او را تأمین، لباس او تأمین، آسایش او تأمین، فضای او تأمین بود. این امر چهارم است.

به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) - همان طوری که قبلاً ملاحظه فرمودید - اگر کلمه نعمت در قرآن کریم با قرینه ای همراه باشد، معلوم می شود که مثلاً نعمت باران است، نعمت مال است، نعمت فرزند است، نعمت موفقیت در جنگ است، موفقیت در علم است، یک نعمت خاصی است؛ اما وقتی «عند الاطلاق» گفتند نعمت، ایشان می فرماید نعمت ولایت منظور است؛ مثل «نَحْنُ

النَّعِيمِ» [۲۳] که در ذیل آیه ﴿ثُمَّ لَتَسْتَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾؛ [۲۴] فرمود: «نَحْنُ النَّعِيمِ» که وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه) ذیل این آیه این روایت از آن حضرت است. ﴿أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [۲۵] هم نعمت ولایت است.

بنابراین این نعمت که قُرب کامل وجود مبارک یونس است، باعث شد که ﴿لَتُنْبِذَ بِالْعُرَاءِ﴾؛ اما ﴿وَ أُنْبِتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾، نه سقیم بود، نه عراء بود. نه بیمار بود، نه مریض بود، نه سرزمین عاری بود؛ بلکه ﴿شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾ بود، مسکن تأمین شد، لباس تأمین شد، غذا تأمین شد، همه چیز تأمین شد. این چهار امر. قسمت قلم / ۱۱ / تسنیم

مدارا

آیه هشت سوره «ممتحنه» فرمود کفّاری که با شما کاری ندارند ما نهی نکردیم که با آنها رابطه داشته باشید: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ﴾ اینها که کاری با شما نداشتند اینها نه در جنگ علیه شما کاری کردند، نه تحریم کردند، نه توطئه کردند، کاری با شما نداشتند ﴿لَا يَنْهَاكُمُ﴾ که چه کار بکنید؟ ﴿أَنْ تَبْرُوهُمْ وَ تَقْسُوا إِلَيْهِمْ﴾؛ نسبت به اینها نیکی کنید، ادب بین المللی را رعایت کنید و عدل را رعایت کنید ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ این آیه هم که همه کفار را نگفته، فرمود آنها که ﴿حَادَّ اللَّهُ وَ رَسُولَهُ﴾؛ مرزبندی کردند در برابر دین ایستادند، آنها که کاری با شما ندارند شما هم کاری با آنها ندارید.

مطلب دیگر آن است که کسی بگوید ما به وظیفه مان عمل بکنیم به اصول دین احترام بگذاریم، به قرآن و عترت گذشته از ایمان، مودت داریم؛ ولی ارتباط دوستانه‌ای هم با این گروه داریم. آن را در آیه چهار سوره مبارکه «احزاب» که بحث آن قبلاً هم گذشت فرمود از نظر روانی خودتان را مبتلا نکنید اشتباه نکنید! انسان که دوتا قلب ندارد؛ آیه چهار سوره مبارکه «احزاب» این بود که ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾؛ این دل فقط ظرف یک محبت دارد. به قدری ظریف است که نمی‌شود دو چیز را در او جا بدهید این مخلوط نشود! این قدر ظریف و حساس است که اگر شما دو شیء ناهمگون را در قلب بریزی خودش به هم می‌خورد. بنابراین نمی‌شود گفت یک بخش از دل را ما به مودت مؤمنین، یک بخش از دل را به مودت کفار اختصاص می‌دهیم. انسان نه دو قلب دارد، نه دل مثل ظرف کوزه و امثال آن است که دوتا شیء را بشود در آن گذاشت، آن قدر ظریف و حساس است که به هر حال تأثیر و تأثر را به همراه خواهد داشت ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ﴾ که حکم فقهی استظهار را به همراه دارد. قسمت ۲۲ / مجادله / تسنیم

در سوره مبارکه «توبه» آیه ۲۴ هم اشاره شد که ﴿إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا﴾ این تهدید می‌کند اگر

جهاد در راه خدا یک طرف، علاقه به کسب و کار و زن و فرزند از طرف دیگر آنها را بر اینها مقدم بدارید منتظر عذاب الهی باشید، این یک بحث است. اما یک وقت انسان کاری می‌کند که کافر خوشش می‌آید، حرفی می‌زند که منافق خوشش بیاید این می‌شود موآده، لازم نیست که خودش دوست کافر یا منافق باشد؛ لذا قرآن نه تنها از مودت نفی کرد، از موآده هم نفی کرد، آنها که دوست ندارند، کافر کسی که در قبال خدا و پیغمبر صف‌آرایی کرده است چه علاقه‌ای به مؤمنین دارد این اصلاً علاقه ندارد تا بگوییم که آنها نباید به شما علاقه داشته باشند؛ اما شما اگر - خدای ناکرده - کاری بکنید حرفی بزنید که در راستای نفاق و حداد آنها باشد بله، آنها می‌شوند دوستِ حرف شما؛ لذا باید این را هم مواظب بود. قسمت ۲۲/مجادله/تسنیم

جذب مردم

خُلقِ عظیم تنها این نیست که انسان خوش اخلاق باشد، آن ملکات علمی جزء خُلقِ عظیم است، کیفیتِ کشورداری جزء خُلقِ عظیم است، آن خلق به معنای اعم، وگرنه ارتباطی ندارد که بفرماید خدا او را تأدیب کرد، او را به اخلاق عظیم رساند، بعد امر مردم را به او واگذار کرد، در احکام و حکومت هر دو، «فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾، ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ»، این «أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ» معلوم می‌شود که «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ»، اطلاق دارد هم احکام را، هم مسایل حکومتی را هر دو را شامل می‌شود، «أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ»، تا وجود مبارک رسول الله (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بندگان خدا را سیاست کند، او بشود سائس، این همان است که دیانت عین سیاست است و چون در روایت قبل هم داشتیم که هر چه برای پیامبر است، برای ائمه (عَلَيْهِمُ السَّلَام) است، پس ائمه هم «لِيَسُوسَ عِبَادَ اللَّهِ» می‌شوند بر اساس این معانی همین است که در زیارت «جامعه» می‌خوانیم: «سَاسَةَ الْعِبَادِ» [۲۷] و در بیان نورانی حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در نامه‌ای که نوشت، فرمود: «مَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةَ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ» [۲۸] شما چه موقع سیاست‌مدار بودید؟ کجا درس سیاست خواندید؟ چه کسی قدرت سیاست عباد را به شما داد؟ شما سیاست‌مداری را از کجا یاد گرفتید؟ معلوم می‌شود آنچه را که امویان داشتند، اصلاً سیاست نبود، سفاهت بود که فرمود: «مَتَى كُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَةَ سَاسَةَ الرَّعِيَّةِ». در اینجا امام صادق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) فرمود: «ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾». قسمت ۸/حشر/تسنیم

ثروت و قدرت اجتماعی

وضع مال در اسلام به این صورتها در می‌آید که اولاً جلوی تکاثر گرفته می‌شود دفعاً و رفعاً و ثانياً نمی‌گذارد که فقیر در فقر بماند و انسان بر اساس مسائل عاطفی به فقیر کمک کند؛ بلکه جلوی فقر را می‌گیرد. اگر «دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَعْيَاءِ» [۲۶] نشد به دست فقرا می‌آید، وقتی به دست فقرا آمد، اینها هم اهل توحید و کار خواهند بود؛ قهراً فقر رخت برمی‌بندد و اگر کسی خواست به فقیر چیزی بدهد، «مِنْ

أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ» [۲۷] است و آن کمبود روانی را هم با احترام و قصد قربت جبران می‌کند و بلکه بالاتر، خود را بدهکار می‌داند و خود را آلوده می‌داند؛ یعنی این چنین نیست که انسان بگوید من دارم ترحم می‌کنم. او همان طوری که غسل می‌کند معتقد است که آلوده است و با غسل پاک می‌شود، خمس یا زکات که می‌دهد باید معتقد باشد که آلوده است و دارد پاک می‌شود. اینکه گفتند «اوساخ» نه؛ یعنی مال، وسخ است، این ارتباط انسان و مال غیر وسخ است و اگر آن مال وسخ بود؛ یعنی عین مال وسخ بود که اگر به دست؛ ولیّ مسلمین بیفتد که دیگر تبرک نمی‌شود، جرم مال و عین مال وسخ نیست؛ زیرا همین اگر به دست ولیّ مسلمین افتاد می‌شود تبرک و همین را می‌شود صرف تعمیر کعبه کرد؛ چون یکی از مصارف آن «فی سبیل الله» است. این چنین نیست که اوساخ را صرف «فی سبیل الله» بکنند؛ گرچه ممکن است اموال خصوصیتی داشته باشد که بعضی از اموال نمی‌توانند مصرف ائمه (علیهم السلام) قرار بگیرند؛ اما آنچه که مهم است این تعلق به مال است، نه خود این جرم مال وسخ باشد. انسانی که زکات می‌دهد این تعلق را قطع می‌کند وقتی به دست ولیّ مسلمین رسید می‌شود تبرک. این چنین نیست که با اوساخ، حوزه‌های علمیه اداره بشود یا با اوساخ «بیت‌الله» تعمیر بشود یا با اوساخ صغور مسلمین حفظ بشود. این مصارف هشت‌گانه و مانند آن که برای اموال مشخص شده است این چنین نیست که اوساخ را می‌شود صرف اینها کرد، خود انسان متوسخ است و با این پرداخت خود انسان از این توسخ و چرکین بودن بیرون می‌آید، این چرک کجاست؟ «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» [۲۸] فرمود این کار آدم، آدم را چرکین می‌کند؛ منتها چرک در بدن آدم نیست که انسان ببیند، چون تعلق به مال که به بدن انسان وابسته نیست، به قلب انسان وابسته است. فرمود: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ پس این قلب می‌شود چرکین، رین‌دار؛ برای اینکه رین قلب را شستشو کند آن مال را می‌پردازد، آن گاه پاک می‌شود و شکر می‌کند که پاک شده است. قسمت ۶/حشر/تسنیم

فرمود: «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» و این کلمه «بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ» مقداری انسان را متنبه می‌کند. ما خیال نکنیم «اغنيا» در فرهنگ قرآن؛ یعنی سرمایه‌دارها. سرمایه‌دارها را هم شامل می‌شود؛ اما آنهایی که وضع مالی‌شان خوب است که نیازی به گرفتن زکات نیستند آنها هم غنی‌اند؛ برای اینکه فقیر و غنی را قرآن در مقابل هم قرار داد، فرمود اگر فقیر است زکات بگیر است، اگر غنی است زکات بگیر نیست: «مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» [۳۰] به فقرا بدهید به اغنیا نمی‌رسد. این چنین نیست که ما بگوییم انسان یا زیر صفر است یا سرمایه‌دار! نه، همین که بتواند هزینه سالانه خود را تأمین کند غنی است. آنکه نتواند هزینه سالانه خود را تأمین بکند بالأخره از بیت‌المال باید مدد بگیرد او فقیر است و سرمایه‌داران مسلمین همین گروه بودند که می‌توانستند خودشان را اداره کنند، نه سرمایه‌دار معروف سنگین. اگر دین اجازه ندهد که مال به دست اینها باشد؛ پس اجازه می‌دهد به دست متکاثرند باشد؟ فرمود «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ». اگر این

قرآن اجازه ندهد آنها که بالأخره وضع مالی‌شان خوب است می‌توانند سالانه خودشان را تأمین کند، فرمود به دست اینها نرسد؛ اجازه می‌دهد به دست کسانی که متکثرانند برسد که ﴿جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾ [۳۱] اینکه یقیناً نیست؛ چون آن را قرآن با یک دید دیگری می‌نگرد؛ یعنی اگر هم مثلاً احياناً گفته شد سلمان(رضوان الله عليه) و مانند او، هزینه سالانه‌شان را تأمین می‌کردند، بعد به فکر عبادت می‌پرداختند، هزینه سالانه‌شان چند کیلو گندم و جو بود، دارد که آنها هزینه سالانه‌شان را تأمین می‌کردند؛ اما نه هزینه سالانه‌ای که ما توقع داریم. ما دلمان می‌خواهد همه چیز داشته باشیم بعد هم قرآن بفهمیم هم اهل سیر و سلوک باشیم هم معنویتی داشته باشیم هم خواب خوب ببینیم؛ این شدنی نیست و ما خیال بکنیم خودمان جزء فقرایم و خیال می‌کنیم اغنیا؛ یعنی آن سرمایه‌دارها، آنها را اصلاً قرآن با ﴿أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ [۳۲] می‌کوبد، نه با ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾؛ حالا شما بررسی کنید ببینید در صدر اسلام در جریان واقعه یهودیه‌های بنی‌نضیر و بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع و مانند آنها، سرمایه‌داران انصاری چندتا بودند، مهاجرین که بیچاره‌ها اصحاب صفه بودند، اینها به حق اهل گذشت بودند اینها را یک آیه راه انداخت؛ چون اینها عده‌ای که در مکه بودند اصلاً چیز نداشتند عده‌ای هم بالأخره کوخی داشتند و یک دوتا بز، نه اموال منقول اینها را کسی از اینها می‌خرد، نه غیر منقول را می‌خرد و نه منقول را اجازه می‌داد که اینها از مکه به مدینه بیاورند. اینها حاضر شدند با دست خالی بیایند در مدینه در صفه بنشینند خلاصه تکدی کنند و دین را حفظ کنند با هیچی حفظ کنند. قسمت ۶/حشر/تسنیم

زکات و صدقه

زکات برای تأمین نیاز فقرا و سایر مصارف است و این سالی یک دفعه است. برای رفع نیازهای مقطعی، موسمی، گاهی این گونه از صدقات مطرح است، گاهی کفاره مطرح است، گاهی فدیة مطرح است. این فدیةها، کفاره‌ها، چه در حج، چه در قتل‌های غیر عمد، چه در این گونه از موارد که ﴿فَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمُ صَدَقَةً﴾، این برای رفع نیازهای موقت وسط سال است؛ اما آن زکات‌ها و خمس‌ها برای رفع نیازهای سالانه و مشخص است که بودجه سالانه دولت اسلامی است: ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾؛ [۱۴] این ﴿كَيْ لَا يَكُونَ﴾ از آن کلمات برجسته و اصول متقن قرآن کریم است: ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾. همچنین قدرت را برای همه مردم می‌خواهد: «کی لا یكون دولة بین الاقویاء منکم»؛ کسی که قدرت دست او است همه قدرت‌ها و توان را بگیرد، این نباشد. در اغنیا این طور است، در اقویاء هم همین طور است و در همه موارد.

فرمود: ﴿فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾، بعد در این اثنا چون در مکه منافق وجود داشت؛ منتها کم بودند، در مدینه منافق رسمی بود؛ یعنی یک سوم مردم مدینه تقریباً منافق بودند به قرینه جریان جنگ احد که هزار نفر از منزل حرکت کردند به احد بروند، تقریباً سیصد و اندی در همان اوایل یا نیمه راه برگشتند و پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم)

را یاری نکردند؛ اینها منافقانی بودند که با کفار ارتباط رمزی داشتند. در این قسمت فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾، در داخل مدینه، مسیحی‌ها نبودند، اطراف مدینه مثل نجران و اینها مسیحی بودند و مسیحی‌ها هم خیلی علیه مسلمان‌ها در ستیز و جنگ نبودند؛ مثل یهودی‌ها. یهودی‌ها هم در داخل مدینه بودند، هم دائماً به عداوت می‌پرداختند. فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ﴾ یعنی منافقینی که ﴿تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾، اینها سرپرستی، دوستی، یک رابطه رمزی با یهودی‌ها دارند که یهودی‌ها مورد غضب خدا هستند. در بخش‌هایی از قرآن کریم چه در سوره «نساء» چه در سوره «مائده»، در بخشی از اینها «مغضوبٌ علیه» بودن این یهودی‌ها را آن‌جا ذکر کرد. این منافقین یک ارتباط دوستانه با یهودی‌ها خیبر و امثال خیبر داشتند و در تحت ولایت اینها بودند، یا با اینها موالات داشتند. غرض این منافقین رسیدن به یک سلسله مقامات بود تا آن روزی که ممکن بود مخالفت کردند، بعد وقتی دیدند اسلام دارد رشد می‌کند به نفاق پرداختند. فرمود چند تا مطلب درباره این منافقین است؛ ﴿مَا هُمْ مِنْكُمْ﴾؛ این منافقین از شما مؤمنان نیستند، یک؛ ﴿وَلَا مِنْهُمْ﴾؛ از یهودی‌ها هم نیستند، دو. در بخش‌هایی از سوره مبارکه «نساء» گذشت که ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا * مُدْبِئِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ﴾؛ نه به طرف مؤمنین هستند نه به طرف کفار. ﴿وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا﴾^[۱۵] اینکه فرمود: ﴿مَا هُمْ مِنْكُمْ﴾؛ یعنی این منافقین از شما مؤمنین نیستند، یک؛ و از یهودی‌ها هم نیستند، دو؛ این یک بخش. کسی که منافق است، واقعاً کافر است؛ لذا در بخش‌های دیگر فرمود: ﴿هُمُ لِلْكَافِرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾^[۱۶] چون در حقیقت منافق با کافر است، بلکه بدتر از کافر است که ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾^[۱۷] پس دو مطلب است: یکی اینکه به حسب ظاهر نه جزء شما هستند، نه جزء آنها. به حسب باطن که ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾. آن مطلب اول که اینها به حسب ظاهر نه از مؤمنین هستند نه از کفار، در سوره مبارکه «نساء» فرمود آیه ۱۴۳ سوره مبارکه «نساء»: ﴿مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ﴾؛ اما به حسب واقع که منافق کافر است به آن مناسبت در سوره مبارکه «مائده» این آیه را نازل کرد، آیه ۵۱ به بعد سوره «مائده» فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ پس اگر کسی تحت ولایت آنها باشد و رابطه رمزی با آنها داشته باشد، از آنها محسوب می‌شود؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾. قسمت / ۱۷ مجادله / تسنیم

انسان اگر مواظب نباشد گاهی در اثر ضعف ادراک سیاسی یا ضعف ایمان، چون قرآن کریم هر افراد ضعیف‌الایمانی را منافق نمی‌داند ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ﴾ درباره مدینه، ﴿وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ﴾ [۳] بعضی‌ها ضعیف‌الایمان‌اند؛ اما به حدّ نفاق نرسیدند - معاذ الله - چون نفاق خیلی خطر است کفر است، این ایمانش ضعیف است معصیت می‌کند؛ اما این طور نیست که - خدای ناکرده - در درون او کفر باشد، چون منافق ﴿هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ [۴] لذا در همان سوره «احزاب» بین منافقان و بین ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ فرق گذاشته، این ضعیف‌الایمان را از آنها جدا کرده، اگر - خدای ناکرده - این ویروس به یک غده بدخیم تبدیل بشود، بله یا کفر است یا نفاق؛ اما تا به آن جا نرسیده این فاسق است نه منافق. قسمت ۲۲/مجادله/تسنیم

درباره ضعف و درباره قوت هم چنین است. اگر کسی مشکلی برای او پیش آمد او هنگام این مشکل نداند که خدا دارد او را امتحان می‌کند خدا را فراموش بکند، هنگام رفع آن مشکل خدا او را انسا می‌کند؛ لذا این شخص به همه پناه می‌برد «إِلَّا اللَّهَ»؛ در حالی که باید از همه قطع امید بکند «إِلَّا اللَّهَ»؛ چندین بار شرک می‌ورزد و از هیچ کسی اثر نمی‌بیند، چرا؟ چون هنگام آزمون، خدا را فراموش کرد او نمی‌داند که این: ﴿وَ لَنْبَلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾ [۱۵] است. چون «عندالضعف» با ضعف بد برخورد کرد و نمی‌داند که این عطای الهی است، خدا می‌خواهد او را بیازماید هنگام رفع آن مشکل و ضعف به همه پناه می‌برد «إِلَّا اللَّهَ»، چرا؟ چون «أنساه نفسه»؛ این برای ضعف.

در هنگام قدرت و نعمت و ثروت و مانند آن؛ اگر یک قدرت مادی یا معنوی به نام علم و مانند آن، گرچه علمی که در این راه‌های حق صرف نشود نعمت مادی است نه نعمت معنوی. اگر نعمتی خدا به او داد او عند وصول نعمه شکر نکرد نفهمید که این نعمت را خدا به او داد، او ﴿مَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾ [۱۶] را فراموش کرده است، گفت من خودم زحمت کشیدم سی، چهل سال درس خواندم و عالم شدم، خود را دید نه انعام الهی را، هنگام صرف آن نعمت در مواردش، خدا او را انسا می‌کند، توفیق اینکه آن نعمت را به‌جا مصرف بکند ندارد. پس ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ﴾ «عندالمعصية»، «عندالضعف»، «عندالقدرة» که ﴿فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾ «عندالإستغفار»، «عند رفع الضعف» و «عند صرف النعمة» و امثال ذلك. اگر کسی در هنگام حادثه خدا را فراموش کرد در هنگام صرف آن حادثه یا رفع آن حادثه، خدا هم او را انسا می‌کند. لذا «كان رجالاً من الإنس يعوذون برجال من الجن» هست؛ اما «أعوذ بالله» نیست. یا «يعوذون برجال من الإنس» هست؛ اما «أعوذ بالله» نیست. اینکه می‌بینید انسان برای رفع خطر به همه مراجعه می‌کند «إِلَّا اللَّهَ»؛ برای اینکه خودش را فراموش کرده است. پس فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾

حفظ نفس و معرفت نفس یک راه آسانی دارد و یک راه دقیق. راه آسان آن در بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هست، آن هم در کلمات قصار نهج/البلاغه هست که «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهِمَمِ»، این در نهج/البلاغه هست؛ اما این راه‌های ابتدایی است، این با علم حصولی هم حل است. شماره ۲۵۰ کلمات قصار هست «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهِمَمِ». اینکه انسان می‌بیند یک سلسله خاطراتی در قلبش هست، بعد ناخودآگاه پشیمان می‌شود، اصلاً نمی‌فهمد چه کسی این عقد را و این گره را باز کرد، چطور شد انسان قبلاً مصمم بود بعد نادم می‌شود و مانند آن؛ این راه‌های عادی است یعنی راه‌های استدلالی است راه‌های علم حصولی است. اما آنکه فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ یک راه علم حضوری است درون را اگر کسی خود را ببیند محال است خدا را نشناسد، چطور است که اگر کسی خود را ببیند محال است خدا را نشناسد؟ برای اینکه ذات او فقط و فقط به دست «الله» بسته است نه به خود متکی است نه به غیر خدا این دو امر را می‌بیند. این مسئله ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾، [۱۷] دو مطلب را به ما می‌گوید: می‌فرماید شما فقیرید، یک؛ فقیر «إلى الله» هستید، دو؛ این فقر هم برای انسان نظر عَرَضِ مَفَارِقِ که نیست؛ نظیر عرض لازم که نیست، نظیر جنس و فصل هم حتی نیست. اگر گفتیم «الإنسان فقير» به منزله «الأربعة زوج» که نیست که لازمه ذات باشد، اگر لازمه ذات باشد که در مرتبه ذات نیست، این چنین نیست که فقر برای ذات انسان مثل زوجیت اربعة باشد؛ چون زوجیت اربعة گرچه لازم اربعة است، اما در مرحله ذات اربعة که نیست و گرنه می‌شود مقوم نه لازم و چون لازم ذات است؛ پس پایش به حریم ذات نمی‌رسد، جدای از ذات است. فقر برای ذات انسان در ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ این‌طور نیست که نظیر زوجیت اربعة باشد که درون ذات انسان فقیر نباشد، ولی فقر لازمه ذات انسان باشد، این‌طور که نیست؛ حتی مثل جنس و فصل هم برای هستی او نیست؛ چون جنس و فصل بالأخره در جوار هستی او می‌باشند، به وسیله هستی او موجودند، هستی او هستی فقر است. آن‌گاه اگر کسی به خود سری بزند، این: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ را می‌بیند و چون همان خدایی که غنی است همین‌جا نگهدار ماست؛ برای اینکه فرمود: ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [۱۸] هست، ﴿وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾ [۱۹] هست، ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ﴾ [۲۰] هست؛ همین‌جا فیض حق نگهبان انسان است نه اینکه خدا از فیض جدا باشد، اگر جدا باشد این ربط محض به چه کسی تکیه می‌کند. لذا فرمود شما همان‌جا خدا را می‌بیند؛ یعنی مستحیل است کسی خود را ببیند و فیض حق را نبیند، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ و این فقر ذاتی شماست این یک، «فقير بغير الله» نیستید به «الله» اید. قسمت ۱۷/حشر / تسنیم

مطلب دیگر این است که انسان که ضعیف خلق شد، نسبت به ذات اقدس الهی که ضعیف است: ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ [۷] نسبت به ذات اقدس الهی که بالقول المطلق ضعیف است، چون ﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾، [۸] قبلاً هم گذشت که این کلمه «الإنسان فقير».

عرض مفارق نیست، عرض ذاتی نیست، ذاتی باب ماهیت نیست، بلکه ذاتی باب هویت است؛ یعنی اصلاً ذات انسان نیازمند به ذات اقدس الهی است، پس نسبت به خدای سبحان ﴿خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾، این درست است؛ اما خود انسان در سیر مراتبش، نسبت به خودش، در دوران خردسالی ضعیف است، در دوران جوانی و بالندگی و تا حدودی در میانسالی قوی است، بعد در دوران سالمندی ضعیف می‌شود. اضلاع سه‌گانه این مثلث را در سوره مبارکه «روم» بیان کرده که انسان اوّل ضعیف بود: ﴿ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً﴾ و بعد از قوه، باز دوباره ضعیف پدید می‌آید. آیه ۵۴ سوره مبارکه «روم» این است: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ﴾، یک؛ ﴿ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً﴾ که دوران جوانی و میانسالی و اینهاست، دو؛ ﴿ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً﴾ که دوران پیری و سالمندی است، سه.

انسان نسبت به ذات اقدس الهی «بالقول المطلق» ضعیف است؛ ولی خود انسان مراحل سه‌گانه را دارد: در دوران کودکی ضعیف است، در دوران جوانی و میانسالی قوی است، در دوران سالمندی ضعیف است. این دوران جوانی و میانسالی که قوی است، احکام قوت نازل شده است که فرمود: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾، [۹] چند جا دارد که آنچه را ما گفتیم به قوت بگیرید. ما هم که یک امر آسانی را نفرستادیم: ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾، [۱۰] یک کار سنگین و وزین و پُر مغزی را فرستادیم، شما باید بگیرید: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾. تنها درباره یحییٰ (سلام الله علیه) نیست که بفرماید: ﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ﴾، [۱۱] به همه ما هم می‌فرماید: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾. چیزی هم که به ما داد، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾، خیلی وزین است. سنگین به معنای حجیمی که سنگ وزین است، آن‌طور نیست. مطلب وزین است، یک عقل راسخ می‌خواهد، یک قلب عاشق می‌طلبد که این را تحمل کند: ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾. برای حضرت آسان است؛ اما برای ما دشوار است، فرمود: ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾. فرمود این قدرت را من به شما دادم که این وحی سترگ را بگیرید. بعد هم فرمود دشمن از هر طرف حمله می‌کند: ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾، [۱۲] درست است نسبت به خدا ضعیف هستیم؛ اما در بحث‌های نظامی، مبارزه با استکبار، مبارزه با صهیونیسم قدرت دارید. من به شما این قدرت را دادم: ﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾. بعد در بخش پایانی سوره مبارکه «توبه» هم فرمود شما که حق حمله به دیگری را ندارید، حمله هم نمی‌کنید و اصلاً نظام ما نظامی نیست که به کشورهای ضعیف حمله کنیم؛ ولی آن قدر ستر باشید که تمام قدرت‌ها از شما بترسند. این یعنی چه؟ این قدرت‌های استکباری که همه چشم دوخته‌اند به منابع ما و منافع ما، ما چه وظیفه‌ای داریم؛ یعنی باید بی‌عرضه باشیم و بی‌تدبیر؟ یا به ما گفت آن قدر مرد باشید که از شما بترسند، همین! هیچ جای قرآن ندارد که شما به کشورها حمله کنید. فرمود جای خودتان آن قدر مستحکم باشید که کسی طمع نکند! در سوره مبارکه «توبه» بخش پایانی‌اش آیه ۱۲۳ این است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ

الْكَفَّارِ وَ لِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً، این را دقت کنید! این **﴿وَلِيَجِدُوا﴾** امر غایب است. مأمور این امر غایب هم کفار هستند. کفار به امر حاضر گوش نمی دهند حالا چه رسد به امر غایب! خدا می فرماید حتماً باید بترسند! چه کسی باید بترسد؟ کفار که امر حاضر را گوش نمی دهد، چه رسد به امر غایب؛ یعنی شما باید مرد باشید، همین! شما باید طوری باشید که در شما غلظت احساس نکنند. الآن سلسله جبال البرز، تمام وجودش خیر و برکت است، تمام این برفها را به سینه می گیرد، در درونش جای می دهد، چشمه می شود، چاه می شود، آب جاری می شود، رودخانه می شود، سرتاپای این سلسله جبال برکت است؛ اما همه اینها که در دامنه قله دماوند هستند، هیچ کسی جرأت نمی کند به قله دماوند نزدیک بشود با آن بجنگد، می فرماید این طور باشید؛ یعنی خیر شما به داخل برسد، یک؛ به خارج برسد، دو؛ جلوی خیر را هم نگیرید، سه؛ اما **﴿وَلِيَجِدُوا﴾**، **﴿وَلِيَجِدُوا﴾**؛ یعنی **﴿وَلِيَجِدُوا﴾**! حتماً باید از شما بترسند. این معلوم است که یعنی شما باید مستقیم باشید، وگرنه خدای سبحان به آنها امر غایب بکند، آنها امر حاضر را گوش نمی دهند؛ چه رسد به امر غایب! یعنی شما باید مثل کوه باشید: **﴿وَلِيَجِدُوا﴾**، آن امر حاضر مستقیماً خطاب به خود مردم است: **﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾**، **﴿حُدُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾**، اینها هست. این امر حاضر مستقیماً متوجه خود مسلمین است. اما این امر غایب است، یک؛ مأمور این امر غایب هم کفار هستند، دو؛ این یعنی چه؟ خدا به کفار بگوید شما حتماً باید بترسید! او اصلاً خدا را قبول ندارد تا حرفش را قبول داشته باشد؛ یعنی شما باید طوری باشید که دشمن هرگز هوس نکند تا حمله کند، همین! ما نمی گوئیم؛ مثل آن هم باشند که قصد داشتند به هند حمله کنند، هند را بگیرند؛ ولی این قدر باید عرضه باشد که انسان کشور خود را بتواند اداره کند: **﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾** هیچ آدم عاقلی نمی آید چهار تا بیل و کلنگ بگیرد به جنگ قله دماوند برود، هیچ آدم عاقلی این کار را نمی کند. تمام خیرات هم از این سلسله جبال البرز هست، هیچ کسی هم به جنگ آن نمی رود، چون می داند جنگ با او یعنی شکست: **﴿وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾**، پس ما قدرتی داریم که جهان از ما می ترسد، همین! می ترسد؛ یعنی چه؟ یعنی به ما نمی تواند حمله بکند. ما که قصد حمله نداریم. نمونه اقتدار وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آن روز در کلّ این منطقه حرف اول را مکه می زد. به دلیل اینکه همینها توانستند ایران را فتح کنند، ایران که یک کشور سلطنتی نبود، کشور شاهنشاهی بود. کشوری را می گفتند شاهنشاهی که از کشورهای مجاور باج بگیرد، قطب یک بخش وسیعی از جهان باشد. اگر کشوری سلطنتی بود، داخل خود را اداره می کرد؛ اما ایران کشور سلطنتی نبود، کشور شاهی نبود، تا ما یاد داریم کشور شاهنشاهی بود، همه کشورهای کوچک به او باج می دادند. این را بعد از مدتی به هر حال همین حجاز آمده گرفته است، پس معلوم می شود این قدرت هست. این قدرت را ذات مقدس حضرت برای مردم به عنوان هدیه الهی آورد. بعد خود که وارد مکه شد چه کار کرد؟ فرمود: **«إِذْهَبُوا فَاتُّمُّوا الطُّغَاءَ»**،^[۱۳] بنا بر این نیست که انسان با قهر و آدم کشی کسی را تربیت کند. ما سر جای خودمان مستقل هستیم. این **﴿وَلِيَجِدُوا﴾** از بهترین نمونه هاست که شما باید سر

جایتان باشید، مستقر باشید، کسی طمع نکند، همین! هیچ جای قرآن ندارد که شما به دیگران حمله بکنید، بگردید: ﴿وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غُلُظَةً﴾. پس انسان درست است نسبت به ذات اقدس الهی ﴿خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾، درست است که در طلیعه خلقت ضعیف است، در میانسالی قوی است؛ اما در میانسالی آن قدر قوی است که می‌تواند ستر باشد تا کشور خود را حفظ بکند. این انسان اگر بنا شد هلوع باشد، خیلی بی‌رحمانه هلوع است. این ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾ استثنای منقطع نیست، متصل است. خلقت آنها جدا نیست، همین خلقت است. اینها تغییر اخلاق دارند می‌دهند؛ یعنی اینها مواظب هستند که این قدرتی که خدا به آنها داد به نام شهوت و غضب، جذب خیر و دفع ناملایم، این را تعدیل می‌کنند همین! مصلی کارش تعدیل این قواست. مصلی که نمی‌آید، نماز که نمی‌آید، دستور دینی که نمی‌آید انسان را راهب کند. حضرت فرمود: «رَهْبَانِيَّةٌ أُمَّتِي ... الصَّوْمُ»، [۱۴] «رَهْبَانِيَّةٌ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ [۱۵] رهبانیت من مبارزه است. این در روایات ماست. فرمود ما راهب تربیت بکنیم که برود در یک غار بنشیند که ما نداریم: «رَهْبَانِيَّةٌ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، ما این طور هستیم. ترک دنیاست، نه ترک اهل دنیا. ترک دنیا کمال است! ترک اهل دنیا بد است. باید در جامعه باشید! بیان نورانی حضرت امیر در نهج است: «الشَّاذُّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذُّئْبِ»؛ [۱۶] فرمود شما دیدید یک رمه گوسفند تحت حمایت یک رمه‌دار به نام چوپان دارند حرکت می‌کنند. بعضی از گوسفندهای تک‌چر اگر یک دسته علفی ببینند که دامنه آن علف هم به دره است و به خطر ختم می‌شود، این گوسفند تک‌چر به طمع همان یک تکه علف دارد می‌رود. از رمه جدا می‌شود، رمه تحت سرپرستی چوپان است. بیان نورانی حضرت در نهج این است که «الشَّاذُّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْعَنَمِ لِلذُّئْبِ»، این گوسفند تک‌چر که به طمع آن یک تکه علف رفته، به هر حال در آنجا گرگ او را می‌درد. فرمود این طور نباشید که از جامعه جدا باشید، از دنیا فاصله بگیرید نه از جامعه.

بنابراین انسان درست است ضعیف است؛ اما نسبت به ذات اقدس الهی ضعیف است، همیشه باید احساس ضعف بکنند؛ ولی آن قدر ستر و قوی است که بزرگ‌ترین مستکبر را به خاک می‌کشد. همین است! این بیان نورانی حضرت یعنی وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»؛ [۱۷] یعنی چه؟ یعنی این جمله خبریه‌ای است که از مقامات ملکوتی اسلام دارد خبر می‌دهد؟ یا یک جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است. مستحضر هستید جمله خبریه که به داعی انشا القا شود، این قوی‌تر است از خود جمله انشاییه؛ یعنی بکشید این را بالا ببرید. این دین باید بالاترین دین باشد: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو»؛ یعنی خود به خود مثل دود بالا می‌رود یا به دست شما مسلمین باید بالا برود؟ «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، هیچ حرفی بالاتر از اسلام نباید باشد، همین! انسان باید طرزی عمل بکند و طوری رفتار بکند که جاذبه داشته باشد.

مذمت انسان

در جریان خلقت انسان، قرآن بیش از پنجاه مورد از انسان مذمت کرده است و همه این مذمت‌ها به قسمت بدن او برمی‌گردد انسان قنوط است، انسان جهول است، انسان ظلوم است، انسان ممسک است، انسان با طمع زندگی می‌کند و مانند آن و مواردی که به عظمت انسان برمی‌گردد این به روح اوست نه به بدن او. این آقایانی که در حیات‌شناسی تلاش و کوشش کردند - سعی آنها مشکور باشد - اینها در زیست‌شناسی طبیعی موفق بودند و به طور دقیق ثابت کردند که مشترکات انسان با نبات چقدر است، مشترکات انسان با فلان حیوان چقدر است و بیشترین مشترک را بین انسان و میمون یافتند که گفتند برای ما ثابت شد، هشتاد درصد بین انسان و میمون شرکت هست و در مسائل شریک‌اند اینها ممکن است درست باشد.

اما همان طوری که در بحث قبل اشاره شد، انسان با نبات مشترک است، انسان با حیوان مشترک است، انسان با جن مشترک است، انسان با فرشته مشترک است، انسان یک سلسله مزایایی دارد که با احدی مشترک نیست. لذا خلیفه خدا باید انسان باشد. اما در جریان مشترکات بین انسان و میمون اینها با تن و بدن و کارهای مادی انسان ارزیابی کردند این درست است؛ این نظیر همان دکتری است که دوران دبستان و دبیرستان و دانشگاه و فوق لیسانس را گذرانده، الآن در دوران دکتر است. انسان با میمون بله مشترک هست، اما در بخش طبیعت و بدن. در بخش‌های انسانی ذره‌ای با حیوانات مشترک نیست. یک درصد هم با میمون شرکت ندارد و آن درک قضایای کلی است. حیوانات در حدّ وهم و خیال ادراکی دارند و می‌دانید با قضایای خیالی قضایای وهمی - که اینها قضایای جزئی‌اند نه قضایای کلی - هیچ استدلال و برهانی صورت نمی‌پذیرد. در هر برهانی یک قضیه کلی باید باشد که بخواهد استدلال کند و هیچ ممکن نیست حیوان قضیه کلی را درک بکند. این مرز جدایی انسان از همه حیوانات است. شما چه حیوانات دریایی چه صحرائی چه هوایی از تمام زیست‌شناس‌ها سؤال کنید که آیا حیوان یک قضیه کلی درک می‌کند که «کل معلول فله علّه یا کل حادث فله علّه» یک چنین چیزی را درک نمی‌کند. اگر این را او درک می‌کرد که استدلال می‌کرد و زندگی متمدّدانه تشکیل می‌داد. او یک قضایای وهمی و خیالی در حدّ یک قضیه جزئی، یا قضیه شخصی درک می‌کند که اصلاً در علوم معتبر نیست یا قضایای جزئی. قسمت ۲/قیامت/تسنیم

نفاق

همین گروه که نه جزء مسلمان‌ها هستند، نه جزء یهودی‌ها، در سوره مبارکه «مجادله» که محل بحث است به این صورت بیان شده: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ﴾؛ یعنی منافقین که ﴿تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ یعنی همین یهودی‌ها که فرمود: «ولئك الذين غضب

الله علیهم». ﴿مَا هُمْ﴾؛ یعنی این منافقین، ﴿مِنْكُمْ﴾؛ از شما نیستند، برای اینکه منافق هستند ﴿وَلَا مِنْهُمْ﴾؛ یهودی نیستند، برای اینکه بی‌دین هستند.

﴿وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ﴾؛ با اینکه می‌دانند که دارند دروغ می‌گویند، قسم هم می‌خورند، این قسم برای آنها یک سپر است. ﴿وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛ با اینکه می‌دانند این کار آنها دروغ است و فلان مطلب دروغ است، سوگند هم می‌خورند. این قسم بر دروغ، چگونه متمسکی می‌شود؟ قبلاً این بحث گذشت که خبر کذب چگونه متمسکی می‌شود؟ آدم می‌خواهد دروغ بگوید یعنی چطور دروغ بگوید؟ می‌داند که این محمول متعلق به این موضوع نیست، چگونه جزم پیدا می‌کند به ثبوت این محمول برای این موضوع؟ از مرحوم آقا شیخ (رضوان الله تعالی علیه) - سیدنا الاستاد (رضوان الله تعالی علیهما) که آن محضر مرحوم آقا شیخ را درک کردند، اینها - نقل می‌کردند که مرحوم آقا شیخ به زحمت افتاد که خبر کذب را چگونه باید توجیه کرد؟ آدمی که دارد دروغ می‌گوید با اینکه می‌داند که محمول متعلق به موضوع نیست، چطور جزم پیدا می‌کند؟ ایشان به این فکر افتاده که تجزیم هست، نه جزم و امثال آن. «وَالَّذِي يَصِحَّ الْخْتِمُ» این است که اصلاً منطق را برای همین گذاشتند که آدم بین قضیه و تصدیق فرق بگذارد. در منطق، بخش‌های اولی آن خیلی علمی نیست، قسمت مهم منطق که علمی و دقیق و فکری است آن صناعات خمس است که فرق برهان با جدل، با شعر، با خطابه، با مغالطه چیست؟ ما خیال می‌کنیم اخلاق یعنی کسی که سه چهار تا آیه حفظ بکند، سه چهار تا روایت حفظ بکند، برود سخنرانی بکند، این می‌شود درس اخلاق؛ این موعظه است، این علم نیست. اخلاق جان‌کنند می‌خواهد؛ اخلاق جهاد اکبر است. تا آدم متوجه نشود و نفهمد روح چیست و چند قوه دارد؟ شئون آن قوا چیست؟ روابط آن قوا چیست؟ عدوات و دشمنی قوا چگونه است؟ یعنی وهم را نشناسد، خیال را نشناسد، درگیری و جنگ تن به تن خیال و وهم با عقل را نشناسد که خروجی آن مغالطات سیزده‌گانه است؛ درگیری و سنگ‌گیری شهوت و غضب با عقل عملی که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»^[۲۲] چیست؟ این اصلاً فنّ اخلاق را نچشیده است. اخلاق علم است و آن موعظه، سخنرانی است. اینکه وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ اُسْبِرَ تَحْتَ هَوَىِّ اَمِيرٍ»^[۲۳] جنگ بزرگی است؛ جنگ بیرون سال‌ها درس خواندن می‌خواهد، این جنگ اکبر و جهاد اکبر درس خواندن نمی‌خواهد؛ یک وقت است که کسی می‌گوید که آقا! مواظب باش اگر سرما خوردی ترشی نخور یا شیرینی نخور، یا چربی نخور! شال‌گردن بپوش! اینها موعظه است که کسی سرما نخورد. اینکه طب نیست! طبیب آن است که بداند ویروس چیست؟ چه کاری در بدن می‌کند؟ چه مقاومتی بدن با آن می‌کند؟ کدام عضو را فلج می‌کند؟ آن می‌شود سواد، می‌شود علم طب. اخلاق چیزی دیگر است، موعظه چیزی دیگر است. در این صناعات خمس، برهان داریم، شعر داریم، خطابه داریم، جدل داریم و مغالطه. اصلاً صنعت شعر را برای این گذاشتند که ما بین قضیه و تصدیق فرق بگذاریم. در قضایای کاذبه قضیه هست؛ ولی تصدیق

نیست اصلاً. اخلاق جزء علوم فلسفی است، چطور می‌شود که انسان عالم است و عمل نمی‌کند؟ فقه از او بر نمی‌آید؛ بر نمی‌آید یعنی بر نمی‌آید! ما از فقیه سؤال می‌کنیم که چگونه است که این شخص خودش عالم است، این آیه را خوانده، معنا کرده، درس گفته، کتاب او هم چاپ شده؛ ولی معصیت می‌کند؟ می‌گوید من چه می‌دانم؟ این ایمان ندارد، همین! آن نیرویی که مسئول اندیشه است جایگاهی دارد؛ آن نیرویی که مسئول انگیزه است جایگاهی دارد. بین اندیشه و انگیزه «بین الأرض و السماء» فاصله است. آن یک سلسله دشمن‌های سنگر گرفته دارد، این یک سلسله دشمن‌های سنگر گرفته دارد. این محاسبه نفس که فرمودند: «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» [۲۴] یعنی این سنگرها را مواظب باش! آن‌گاه آدم می‌فهمد که چگونه مطلبی را صد درصد می‌داند، سخنرانی هم کرده، در این زمینه هم گفته؛ اما نه از رومی‌زی می‌گذرد، نه از زیرمیزی؟! علم هست، چرا ﴿وَجَعَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾؟ [۲۵] فقیه می‌گوید من چه می‌دانم! فقه می‌گوید من چه می‌دانم! آن اخلاق است که می‌داند که چگونه انسان صد درصد می‌داند؛ ولی معصیت می‌کند؟ او جنگ درونی و جهاد اکبر را بررسی کرده است. فقه کجا می‌تواند تشخیص بدهد که چرا انسان چیزی را صد درصد می‌داند و عمل نمی‌کند؟! وجود مبارک کلیم حق به فرعون فرمود: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ﴾ [۲۶] برای تو صد درصد روشن شد که من معجزه آوردم و سحر نیست، چرا قبول نمی‌کنی؟ پس می‌شود انسان صد درصد بداند که جهنم حق است؛ ولی معصیت بکند؛ اخلاق چیزی دیگر است.

مدح و هجو و فحش‌ها برای چیست؟ در فحش انشا است، قضیه است به حسب ظاهر؛ منتها تصدیق در آن نیست. نه اینکه جزم کند، اصلاً صنعت شعر که از صنایع پنج‌گانه فنّ منطبق است، این را برای این گذاشتند که ما بین قضیه و تصدیق فرق بگذاریم. ما دو تا جزم داریم: یکی جزم درونی متعلق به موضوع و محمول است که کسی با دلیل ثابت کرده است که «الف»، «باء» است. این «است» که در منطق ملاحظه کردید «تسمی القضية عقدا»، گره است. این «هو» در عربی، این «است» در فارسی، مثل گرهی است که این دو تا نخ را به هم بند می‌کند؛ محمول را با موضوع، موضوع را با محمول گره می‌زند؛ لذا «تسمی القضية عقدا»، این کار عقل نظری است. علم و برهان است و کار حوزه و دانشگاه است؛ اما کار مسجد و حرم و حسینیه این است که عصاره این علم را با جان خود گره بزند بشود عقیده. وقتی عقیده شد این بیان نورانی حضرت است که «العقل ما عبده به الرحمان و اكتسب به الجنان»، چون با جان گره خورد. آن «است» خیلی آسان است؛ دروغ گفتن آسان است، راست گفتن آسان است، چون در آن «است» تصدیق نیست، فقط در قضایای صادق، جزم به «ثبوت المحمول للموضوع» است. در قضایای کاذبه، قضیه است و تصدیق نیست. تصدیق علمی مربوط به آن قضایای صادق است. در قضایای کاذبه اصلاً تصدیق نیست. صنعت شعر که از صنایع پنج‌گانه منطبق است آن را گذاشتند برای بیان فرق بین

قضیه و تصدیق. اگر عصاره این مطلب را با جان خود گره زدیم می‌شود عقیده، آن وقت این می‌شود: «العقل ما عبده به الرحمان و اکتسب به الجنان».

اینها دروغ می‌گفتند و سوگند هم یاد می‌کردند، چون تصدیق که نمی‌خواهد؛ لذا متمشی می‌شود. این جزم، یک جزم کاذب است بر اساس کذب خبری و مخبری؛ هم خبر دروغ است و هم مخبر. گاهی ممکن است خبر راست باشد؛ ولی او چون علم ندارد برای او دروغ است. فرمود: ﴿وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ﴾. در اوایل سوره مبارکه «انعام» بحث آن گذشت که اینها در قیامت هم دروغ می‌گویند: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ * ثُمَّ لَمْ يَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ [۲۷] فرمود ما این مشرکین را در قیامت حاضر می‌کنیم، می‌گوییم این چه شرکی بود ورزیدید؟ اینها می‌گویند قسم به خدا ما مشرک نبودیم! این همان دروغ گفتن دنیا که ملکه شد در قیامت ظهور می‌کند. شما دیدید آدم بد دهن در خواب هم که حرف می‌زند به این و آن فحش می‌گوید. این ملکه است که حرف می‌زند، نه خود این شخص. این شخص که اختیاری ندارد؛ چرا آدم بد دهن در خواب هم بخواهد حرف بزند فحش می‌گوید؟ این ملکات روز او ظهور کرده است، این که الآن با اختیار حرف نمی‌زند. اینجا در آیه ۲۲ به بعد فرمود که ﴿انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾ [۲۸] در همان صحنه قیامت، ذات اقدس الهی به پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نگاه کن که چطور دروغ می‌گویند؟! بت پرستی‌شان که الآن مشهود است دارید می‌بینید؛ هم شما می‌بینید هم ما می‌بینیم، هم خودش می‌بیند، هم دیگران می‌بینند؛ عمل ایشان مجسم شده دارند می‌بینند؛ اما مرتب می‌گویند که ما بت پرست نبودیم. ترفند ایشان را ببین! ﴿ثُمَّ لَمْ يَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ * انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾، غرض این است که در قیامت اینکه دست و پا شهادت می‌دهد، زبان حرف می‌زند، آن طوری که ملکات درونی او است حرف می‌زند. در اینجا هم فرمود: ﴿يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ﴾، یقین دارند که این دروغ است و سوگند هم یاد می‌کنند. بعد می‌فرماید این سوگند، دست‌مایه‌ای است برای اینها، سپری است برای اینها، یک سپر سودآوری است. ﴿وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾، اینکه جد آنها متمشی می‌شود نیست، چون تصدیق ندارند اصلاً، وقتی تصدیق نباشد، فقط قضیه باشد، هر طوری می‌توانند برگردانند. در قضایای کاذبه، موضوع هست، محمول هست، حکم بین موضوع و محمول ظاهراً هست؛ ولی تصدیق نیست؛ یعنی به نفس گره نخورده که نفس باور داشته باشد که «الف»، «باء» است. تصدیق برای قضایای برهانی است، برای قضایای جدال احسن است و مانند آن و گرنه در قضایای کاذب، در مدح‌ها، در هجوها، در تشبیهات، در فحش‌ها، همه اینها قضاها هستند، گزارش‌هایی که می‌دهند به حسب ظاهر قضیه است؛ اما در هیچ کدام از اینها تصدیق نیست. آن کسی که دارد دروغ می‌گوید فحش می‌دهد، تهمت می‌زند، این چگونه جزم دارد به «ثبوت المحمول للموضوع»؟ خودش یک چیزی را ساخته است. اصلاً صنعت شعر از صنایع پنج‌گانه

منطق را گذاشتند، برای اینکه آدم بدانند فحش چیست، مدح چیست، هجو چیست، تهمت چیست، اینها چیست، فقط موضوع است و محمول، همین!

فرمود: ﴿يَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. هم به نظام خود، هم به دین خود هم به جامعه خود، هم به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارند خیانت می کنند. ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾؛ فوراً سوگند یاد می کنند. این سوگند هم سپر اینهاست، تُند و تُند هم قسم می خورند. ﴿قَصِدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾؛ جلوی راه خدا را بستند؛ هم بیراهه رفتند و هم راه دیگران را بستند. این «صدّ» با «صاد» عبارت از انصراف اولاً، صرف ثانیاً؛ یعنی «انصرفوا بأنفسهم و صرفوا غیرهم» این می شود: ﴿يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾. قسمت ۱۷/مجادله/تسنیم

آن قسمتی که به مسائل سیاست و حکومت برمی گردد، ملاحظه بفرمایید قرآن کریم تقریباً یک صفحه به این مسئله اختصاص می دهد، زیرا اصل دین مطرح است، اصل حکومت مطرح است، اصل جامعه مطرح است، اصل عزت اسلام مطرح است.

اما در جریان کار منافقانه ای که اینها با حکومت در میان داشتند، این را تقریباً در یک صفحه تبیین می کند؛ می فرماید وقتی حکومت اسلامی در مدینه مستقر شد، یک عده از منافقان؛ هم در داخل، ایجاد وهن می کردند، مثل جنگ أحد، حاضر نشدند در جبهه شرکت کنند و هم ارتباطی هم با یهودی های خیبر و امثال خیبر داشتند، و هم تجهیزات داخلی خودشان را تکمیل کرده بودند؛ یعنی قدرت مالی پیدا کردند، فرزندان فراوان، سرمایه فراوان و سوگند به دین را هم سپر قرار دادند، همه وسایل را فراهم کردند تا به دام نیفتند. گزارش های کذب فراهم می شد، یک؛ کذب خبری. کذب مخبری همراهش بود که فرمود اینها ﴿يَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾. یک وقت گزارش، کذب است، این شخص اعتنایی ندارد، یا خیال می کند که این صدق است، اینجا کذب خبری است، نه کذب مخبری. یک وقت است که نه، گذشته از اینکه کذب، کذب خبری است و این گزارش دروغ است، گزارشگر هم می داند. فرمود: ﴿يَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛ یعنی هم کذب خبری است، هم کذب مخبری. یک وقت است کسی در صدد دروغ گفتن است، ولی اتفاقاً آن گزارش راست بود، اینجا کذب مخبری هست او می خواهد دروغ بگوید؛ ولی اتفاقاً این گزارش درست درآمد. اما آن جا که هم کذب خبری است هم کذب مخبری، ارتباط تنگاتنگ با یهودی ها دارند، تنها هدفشان براندازی نظام است؛ لذا قرآن کریم چندین بار این را تحلیل کرد، فرمود اینها همه ابزار را فراهم کردند، مسائل مالی شان، قدرت داخلی شان، همان طوری که در جبهه های جنگ سپر لازم است، سپر منافقان هم دروغ است و هم قسم را سپر دروغ قرار می دهند تا همه باور کنند. بنابراین اینها عادت کردند به سوگند کذب و این کار عبارت از تولی شیطان است. درست است که اینها به حسب ظاهر با یهود خیبر و امثال خیبر هماهنگ شدند، پیوند سیاسی بستند، در حقیقت هر کار خلافی که انسان انجام می دهد، معاهده ای هم با شیطان دارد؛ چه اینکه هر کار وفاقی که انجام می دهد،

معاهده‌ای با فرشته دارد. فرشته که این همه جلال و شکوه دارند وقتی ببینند جایی بحث دین است، سخن از پیغمبر و خدا و قیامت است، سخن از روایات اهل بیت است سخن از احکام فقهی است، ببینید آن‌جا حاضرند پُر پهن بکنند. فرآش‌اند که «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أُجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ» [۱] گفتند فلان حسینی یا فلان مدرس دارند فقه اهل بیت می‌گویند، اینکه پیشاپیش، فرشته‌ها می‌روند آن‌جا فرآشی می‌کنند، این براساس تعهد متقابل است.

بنابراین همان طوری که اگر کسی در راه راست باشد با فرشته‌ها ارتباط دارد، فرشته‌ها همه وسایل را فراهم می‌کنند حتی فرآشی آنها را، «لَتَضَعُ أُجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ»، شیطان هم برای کسانی که در صدد براندازی نظام‌اند یا اهانت به مسلمین‌اند، همه وسایل را فراهم می‌کند؛ لذا اینها تمام امکانات را در اختیار شیطان می‌دهند، شیطان را به عنوان ولیّ خود می‌پذیرند، شیطان هم بر اینها مسلط می‌شود. در سوره مبارکه «ابراہیم» گذشت که در قیامت که صحنه محاجّه است شیطان بالصرّاحه می‌گوید: «مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِيَّ» [۲] من به هیچ وجه بر شما سلطنت نداشتم. آن روز، روز حق است من دعوت کردم آمدید، می‌خواستید نیابید! در قرآن هم فرمود: «عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»؛ آنها که آمدند تحت ولایت شیطان، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» است، «أولیاؤهم الشیطان» است و امثال آن. فرمود شیطان بر اینها مسلط شد، «استحوذ»؛ یعنی «استولی»؛ مستولی شد. حالا شیطان وقتی بر کسی مستولی بشود، او را تحریک می‌کند. شیطان خیلی چیزها بلد است؛ منتها در راه باطل. کسی که شش هزار سال عبادت کرده است، یک موجود بی‌سوادی که نیست. او همه راه‌ها را بلد است و بستن آن راه‌ها را هم بلد است، مکر و حيله را یادشان می‌دهد؛ لذا این بخش‌ها را قرآن خیلی وسیع ذکر کرد. فرمود اولاً این یک نحوه بیماری است و شیطان این بیماری را تشدید می‌کند یک بیماری بدخیمی هم هست. این بیماری بدخیم را در سوره مبارکه «بقره» مشخص کرد، در سوره مبارکه «مائده» مشخص کرد. در سوره «بقره» فرمود: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» [۳] در سوره مبارکه «مائده» که بحث آن در دیروز اشاره شد، فرمود: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» [۴] می‌گویند می‌ترسیم اوضاع برگردد. کسانی که مشکلات اخلاقی دارند گرفتار معاصی‌اند آنها هم مریض هستند. فرق نفاق با مرض عام و خاص مطلق است؛ یعنی هر منافقی مریض است؛ اما هر مریضی منافق نیست. در سوره مبارکه «احزاب» فرمود آن کسی که به نامحرم طمع می‌کند مریض است. به همسران حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ، يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ»، تا به اینجا می‌رسد که «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» [۵] شما اگر خواستید با نامحرم حرف بزنید مردانه حرف بزنید، زنانه حرف نزنید.

این کسی که این کار را می‌کند، با اسلام مشکل جدی دارد، یعنی چه؟ یعنی حاضر نیست که در برابر اسلام، سر تعظیم فرود بیاورد. باز یعنی چه؟ یعنی خود را بزرگ می‌بیند، پس مستکبر است. وقتی مستکبر شد، این استکبارش و کبرورزی او و بزرگ بودنش دروغ است. اگر بزرگ بودن او دروغ است کوچک بودن او راست است. دیگر نمی‌شود که هم بزرگ بودن او دروغ باشد هم کوچک بودن او. پس تا اینجا روشن می‌شود که بزرگ بودن اینها، عزیز بودن اینها دروغ است. اگر عزت اینها دروغ بود ذلت اینها راست است. قیامت هم ظرف ظهور هر چه راست است خواهد بود؛ لذا رسوایی آنها روشن می‌شود، این هم نتیجه. اگر کسی خود را بیجا بزرگ دانست، بیجا عزیز دانست، بجا ذلیل است. دیگر نمی‌شود گفت هم عزت او بیجاست هم ذلت او. اگر عزیز بیجاست، ذلت بجاست. عزتش دروغ است ذلتش راست است. قیامت هم که ظرف راست است، هر چه راست در قیامت ظهور می‌کند؛ لذا فرمود: ﴿عَذَابَ الْهَوْنِ﴾، ﴿عَذَابٌ مُهِينٌ﴾، ﴿لَهُمْ حِزْبٌ﴾ [۱۹] این تعبیرات است. این می‌شود «أحسن القصص»؛ یعنی ما همین طور حرف نمی‌زنیم که اینها کار کردند عاقبتش بد است، نه! تحلیل می‌کنیم، سرش را می‌گوییم رازش را می‌گوییم انگیزه آنها را می‌گوییم، چرا بیراهه رفتند؟ تحت ولایت شیطان بودند: ﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾، آن که لذیذ و گواراست از اینها گرفتند. آن که همه کارها به دست اوست و او را فراموش کردند، آن که هیچ کاره است و دشمن انسان است به او پناه بردند، همین می‌شود. فرمود: ﴿اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ﴾، یک؛ ﴿فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ﴾، دو؛ حالا وقتی انسان از معدن قدرت، معدن عزت جدا بشود، گرفتار ذلت می‌شود. ﴿فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾، برای اینکه هر لحظه دارد عمر را می‌بازد. سرمایه عزت کرامت انسانی را می‌بازد، چرا ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [۲۰] انسانی که از یک نطفه: ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمَنِ﴾، [۲۱] چگونه شد که این کریم شد؟ اینکه ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمَنِ﴾، این بشود کریم؟ ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾؟ یا این چون خلیفه کریم است می‌شود کریم؟ چون انسان خلیفه الله است و خلیفه عزیز و کریم است می‌شود کریم. خلیفه و جانشین کریم چه کار باید بکند؟ باید حرف مستخلف عنه خودش را بزند. حالا اگر یک وزارتخانه کسی وزیر شد، کسی قائم مقام وزیر شد؛ از طرف او دارد امضا می‌کند امضای او هم مؤثر است. اگر از طرف او امضا می‌کند باید کار او را بکند. اگر کسی خلیفه الله شد باید چه کار بکند؟ باید حرف مستخلف عنه را بزند. اگر حرف مستخلف عنه را نزد، غاصبانه دارد زندگی می‌کند؛ لذا فرمود: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾. همین ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ را می‌گوید، پس چه کسی را می‌گوید؟ این بنی‌آدمی که ذات اقدس الهی او را آورد روی صندلی نشاند گفت تو جانشین من هستی در زمین، حرف مرا بزن! این آن جا نشسته حرف خودش را زده است، همین‌ها را گفته: ﴿كَالْأَنْعَامِ﴾. ما که دو تا انسان در عالم نداریم، انسان همین‌ها هستند. یک عده را بُرد بالا بالاتر از فرشته قرار داد؛ یک عده فرمود ما همه کرامت‌ها را برای او فراهم کردیم، گفتیم اینجا بنشین حرف مرا بزن، حرف من هم در کتاب و سنت اهل بیت است. جای دیگر ما حرفی نداریم، حرم من

شما را آزاد می‌کند. این آمده اینجا نشسته، سفره کرامت نشسته، حرف خودش را زده است. هر چه که میل خودش بود، این کار را کرده است، همین ﴿لَقَدْ كَرَّمْنَا﴾، تبدیل می‌شود به ﴿أَوْلَيْكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾.

حالا در این قسمت فرمود: ﴿الْخَاسِرُونَ﴾، بعد در همین سوره مبارکه «مجادله» قبلاً ملاحظه فرمودید آیه پنج این بود: ﴿أَنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَبِتُوا كَمَا كَبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾، این کافر رسوا می‌خواهد بشود، چرا؟ برای اینکه کار معنوی کرده نه کار مادی. آن مادی‌اش که مال مردم را خورد و اینها که ﴿سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾ و اینها که سر جای خود محفوظ است. این در صدد آبروریزی دین بود. اینجا هم می‌فرماید: ﴿عَذَابٌ مُهِينٌ﴾؛ آیه ۲۱ همین سوره فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَىٰ * كَتَبَ اللَّهُ﴾، این اصل کلی است، این پایان پاراگراف قرار گرفته است؛ یعنی در هر قصه‌ای اسلام پیروز است، حق پیروز است. در هر جریانی، در هر بخش تاریخی در هر گشتی، به هر حال حق پیروز است، مسارعه بکنند. این طور نیست که حق و باطل، کفر و ایمان، خیر و شر، حسن و قبیح، زشت و زیبا به گشتی و مسارعه بیفتند و معلوم نشود که پیروز شد، نه، این طور نیست. ﴿وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^[۱۲] به نحو موجه کلیه است، یک؛ از عمومات آبی تخصیص است، دو؛ در هیچ جایی عاقبت به غیر متقیان داده نمی‌شود، سه؛ در هر پارگرافی حق پیروز است؛ لذا فرمود: ﴿كَتَبَ اللَّهُ تَأْغِيبَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾. قسمت ۱۸/مجادله/تسنیم

در این قسمت یک نکته مهمی است که یک روایت کوتاهی است که سیدنا الاستاد فرمودند این جزء غرر روایات ماست، [۱۸] آن روایت، خوب معنا کرده و آن این است که در این آیه فرمود: ﴿وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ یعنی آیه ۱۴۲ سوره مبارکه «نساء»؛ فرمود منافق کم به یاد خداست، او که اصلاً به یاد خدا نیست؛ نه قلیل، نه کثیر. این جای سؤال هست. روایت این را معنا کرده و سیدنا الاستاد می‌فرماید این از غرر روایات ماست؛ با اینکه جمله کوتاهی است. فرمود اینها فقط برای دنیا صف شما می‌آیند، این یک اصل؛ ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ﴾، این اصل دوم؛ پس ﴿لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾. چقدر این دو جمله لطیف است! یعنی هیچ به یاد خدا نیستند، این برای دنیا داخل صف شما می‌آید، دنیا هم که متاع قلیل است. چقدر این جمله روایت غنی و قوی است! آدم مبهوت می‌شود! وگرنه اول با این آیه برمی‌خورد، با یک اشکال غیر قابل حل روبرو می‌شود، برای اینکه او اصلاً خدا را قبول ندارد، نه کم نه زیاد؛ ﴿لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ یعنی چه؟ اولاً در صف جماعت اول تا آخر مثل دیگران هست. گریه هم می‌کند، تظاهر هم دارند؛ این برای ظاهر؛ در باطن هم که اصلاً خدا را قبول ندارند؛ این ﴿قَلِيلًا﴾ یعنی چه؟ ﴿لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ این یعنی چه؟ در روایت دارد که اینها فقط برای دنیا این کار را می‌کنند، دنیا هم که متاع قلیل است. آدم متحیر می‌شود در همین یک جمله روایتی

که ائمه فرمودند. [۱۹] قسمت ۱۷/مجادله/تسنیم

بینید این آیه را قرآن چگونه تنظیم کرده؟ فرمود که ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾، این یک؛ ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾، این جمله اسمیه است با «إِنَّ» است، درست است؛ اما چطور «یُسْر» نکره است و «عُسْر» معرفه؟ این قاعده ادبی آن چیست؟ ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ * ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾، [۳۳] این «عُسْر» با «الف و لام» است. این یُسْر بدون «الف و لام» است. این عُسْری که با «الف و لام» است به معنی دشواری است و بر اساس قواعد ادب، دومی عین اولی است. «الف و لام» دومی «الف و لام» عهد است؛ اما دومی که یسر است، نکره است. دومی یعنی دومی! غیر از اولی است. فرمود هر جا عُسْر هست، من دو برابر یُسْر می‌فرستم. از این راستگوتر کیست؟! ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ﴾، نفرمود «ان مع العسر اليسر»! ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾. دوم: ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾، این عُسْر دومی که با «الف و لام» است عین آن عُسْر اولی است. آن یسر دومی غیر از یسر اولی است؛ یعنی استکبار و صهیونیسم و ترامپ (خذلهم الله) هر کاری بکنند، پنجاه درصد فشار می‌آورند. من صد درصد نعمت به شما می‌دهم؛ منتها ما اختلاس نکنیم، نجومی نکنیم، بی‌راهه نرویم، حرف کسی را زیاد نکنیم، به این و آن بد نگوییم، این همه نعمت به ما داد، هست. چرا ما باید بی‌راهه برویم؟ ﴿مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾؛ از او راستگوتر کیست؟! تا شما بجنبید، می‌بینید که آنجا اختلاس شده، آنجا را گرفتند! این کارها را نکنیم.

بینید ما به هر حال هر کاری بکنیم یک حساب و کتابی در این عالم است. فرمود کاری نکن که آبروی خود را با دست خودت ببری. ما با آبرو زنده‌ایم. فرمود - خدای ناکرده - اگر با بیت‌المال، با حق مردم، با خون شهدا - خدای ناکرده - کم و بیش کردیم، همان خداست! این دعای ماه مبارک رمضان، او «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» [۳۴] است؛ اما «فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» است، «فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ». هیچ ممکن نیست کسی با بیت‌المال، با خون شهدا بازی بکند و خدا آبروی او را نبرد. چرا ما این کار را بکنیم؟! فرمود من نمی‌گذارم به هر حال. اینها برای من شهید شدند. قسمت ۵/قیامت/تسنیم

ما ده سال جنگ داشتیم نه هشت سال، آن دو سال جنگ داخلی بود، این دو سال فقط خورد بود نه زد و خورد. آن هفتاد و خورده‌ای در حزب جمهوری، آن چند نفر نخست‌وزیری، ما دو سال فقط خورد بود، نه زد و خورد. آن هشت سالش فقط زد و خورد بود. خدا خدای اینهاست. فرمود من اینها را رها نمی‌کنم، هیچ ممکن نیست من اینها را رها بکنم. حالا چرا ما آبروی خودمان را ببریم؟

همین که ما به اندازه خودمان این مقدار باشیم، فرمود شما یک قدم بیا، من ده قدم می‌آیم. این ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾؛ [۳۵] یعنی چه؟ فرمود یک مقدار، یک قدم شما بیا، ده قدم ما می‌آییم. حالا این آیه که می‌گوید یُسْر دو برابر عُسْر است؛ اما آن که می‌گوید ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ اینکه دو برابر نمی‌گوید؛ در تعبیرات عرفی ما چیست؟ می‌گوییم این دست دوم است! دست دوم یعنی چه؟ یعنی دست دوم است یا یعنی دست اول نیست. گاهی هم ذات اقدس الهی می‌فرماید دوم یعنی اولی

نیست. حالا ممکن است دهمی و بیستمی باشد. فرمود شما یک قدم بیا، من حداقل دو برابرش، اگر شده هم ده برابرش. حالا ترامپ آن طوری خزعبلانه حرف زده، سفیهانه حرف زده، استکبار این طور گفته، دیوانه‌ها این طور گفتند؛ ولی اینکه راه حق است. قسمت

۵/قیامت/تسنیم

همه محتاجیم

این از بیانات نورانی امام سجاد(سلام الله علیه) است در این صحیفه که «**طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ**» [۲۱] چقدر این بیان نورانی است! فرمود: محتاج از محتاج چیز بخواهد یک آدم سفیه است. فرمود انسان برای اینکه بفهمد سفیه است یا عاقل است ببیند به چه کسی تکیه می‌کند، فرمود: «**طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ**»، با یک تفاوت کوتاهی در این لفظ، مضمون همین است؛ یعنی سفاهت و ضلالت هر دو را دارد.

پس اگر انسان ذاتاً فقیر است و فقر برای او نظیر زوجیت اربعه نیست و دقیق‌تر از این نظیر حیوان ناطق برای انسان نیست که بشود ماهیت او؛ بلکه خود اوست و این هم فقرش «إلى الله» است «لا إلى غير الله». محال است کسی سری به خودش بزند و «الله» را نشناسد. لذا فرمود: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ**»؛ یعنی محکم بچسبید به جانتان، از اینجا جدا نشوید، «**عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**». این هست که اصلاً نسیان‌بردار نیست؛ یعنی فراموش نکنید من که شما را به شما نشان دادم خودم را هم به وسیله شما به شما نشان دادم خودتان را فراموش نکنید، اگر فراموش کردید، ما انسا می‌کنیم، پرده‌ای می‌آید بین شما و خود شما؛ چون «**وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ**» قشری می‌آید که شما خودتان را نمی‌بینید، دیگری را می‌بینید، برای دیگری تلاش می‌کنید، این همان «**أَهْمَتُهُمْ أَنْفُسُهُمْ**» [۲۲] هست. آن دیگری به جای خود شما می‌نشیند و به خدمت آن دیگری می‌روید.

پس اگر «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ**» شد، مستحیل است که انسان خودش را متذکر باشد و خدا را نشناسد؛ حالا آن آياتی که جلسه قبل در خلال بحث به عرض رسید روشن‌تر می‌شود. در ذیل آیه سوره «یس» دارد که حالا چون خودش را فراموش کرده اشکال می‌کند؛ معلوم می‌شود اگر خودش را فراموش نمی‌کرد اشکال نمی‌کرد، این استدلال است! «**وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ**»، «**نَسِيَ خَلْقَهُ**»؛ یعنی چون خودش را فراموش کرده حالا می‌گوید معاد چیست؟ معلوم می‌شود اگر کسی خودش را فراموش نکند محال است معاد را انکار کند معاد همان رجوع «إلى المبدأ» و آن است که این «**إِذْ أَخَذَ**» تاریخ ندارد، هر روز هست؛ یعنی الآن اگر سری به آن اذن بزنیم باز می‌بینیم که «**بَلَى**» گفتیم؛ چون آن موطن، موطن تاریخی نیست که مثلاً بگوییم در فلان سال شمسی

یا فلان سال قمری خدا از ما اقرار گرفت، این چنین که نیست، اگر زمان بردار نیست؛ پس «الیوم» هم ما در خدمت آن ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنْ بُنْيَانِهِمْ اٰیٰتًا وَرَأٰی عٰلَمِیْنَ﴾ هستیم؛ پس حالتی هست که الآن هم ما با او می توانیم رابطه داشته باشیم الآن هم می توانیم با ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ الآن هم بگوییم ﴿بَلَىٰ﴾ [۲۳] اگر آن ﴿إِذْ أَخَذْنَا﴾ زمانی نیست، مکانی نیست در زمین نبود، در زمان نبود موطن خاص ندارد، تاریخ ندارد الآن هم هست. اگر نظیر طوفان نوح بود تاریخ بردار بود، قرونی بر او گذشت یا اگر نظیر ظهور حضرت (سلام الله علیه) است، اعصاری مانده است؛ اما اصلاً در قلمرو زمان نیست، وقتی در قلمرو زمان نبود هم اکنون هم زنده است. اگر کسی زمانی نیندیشد هم اکنون هم می تواند بگوید ﴿بَلَىٰ﴾ ممکن نیست کسی خود را ببیند و خدا را نبیند. آن وقت آن روایات فراوانی که در «ضرر و درر آمدی» از حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل شده که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» [۲۴] قسمت ۱۷/حشر/تسنیم

عدم بصیرت

بنابراین فرق مؤمن و غیر مؤمن، همان فرق بصیر و اعمی است. این علم دینی یعنی همین! نه اینکه علم دینی معنایش این است که قرآن می گوید نفت را این طوری استخراج بکن، گاز را آن طور استخراج بکن! البته شواهد روایی و اینها تأیید می کند؛ اما علم دینی یعنی این! که انسان در زمین زمین آفرین را ببیند، در آسمان آسمان آفرین را ببیند. این که نشان می دهد، در اینکه این که نشان می دهد که خلافی نیست؛ منتها انسان باید چشم باز کند. آن که می گوید «به صحرا بنگرم تو، به دریا بنگرم تو»، [۲۴] گوشه ای از این حرفها را می زند. این اختصاصی به او ندارد. اگر کلّ جهان آینه باشد چه اینکه هست، همه اینها سازنده خودشان را نشان می دهند. این می شود علم دینی. دانشگاه این طور اسلامی می شود، نه اینکه قرآن می گوید اگر بخواهی نفت استخراج کنی، آن طور استخراج کن! بخواهی گاز استخراج کنی، این چنین استخراج کن! اینکه کار قرآن نیست. قرآن آن عقلی که داد، آن هوشی که داد، آن چشم درون به نام فطرت را هم داد که فرمود چه کسی این را ساخته؟ برای چه ساخته؟ این را ببین! فرمود کلّ جهان می گوید: خدا خدا خدا! لذا فرمود آنچه دیدنی و نادیدنی است، مورد سوگند من است، چون «لا» «لام» زائده است: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ﴾، دنیا، آخرت، غیب، شهادت، آسمان و زمین، روح، بدن، همه می گویند خدا! هیچ چیزی نیست که نگوید خدا! حالا ما چون اینها برای ما سخت است باور کردن، این آیات را توجیه می کنیم به ما گفتند: «خویش را تأویل کن نی ذکر را»، [۲۵] در ذیل این آیه سوره مبارکه «بقره» ملاحظه بفرمایید: ﴿وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ [۲۶] بعضی از سنگها از ترس خدا جابه جا می شوند! ما اینها را چگونه توجیه کنیم؟ چرا بعضی از قلوب ﴿أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ هستند؟ برهان قرآن این است که ﴿أَشَدُّ قَسْوَةً﴾ از سنگ. ﴿كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾، این در سوره مبارکه «بقره» است. چرا فرمود بعضی از دلها مثل سنگ هستند و بعضی از سنگ سخت تر؟ برای اینکه

سنگ‌ها گاهی ناله می‌کنند از جایی به جایی پایین می‌آیند. مرحوم شیخ طوسی نقل کرد که وجود مبارک پیغمبر فرمود، قبل از اینکه من پیغمبر شوم، هر وقت رد می‌شدم، ی سنگی است که هر وقت مرا می‌دید، سلام می‌کرد «إِنِّي لَأَعْرِفُهُ الْآنَ»، حالا هم آن سنگ را می‌شناسم. [۲۷] این است که فرمود بعضی از سنگ سخت‌تر هستند. این را همه شیعه‌ها نقل کردند [۲۸] هم سنی‌ها نقل کردند، [۲۹] مربوط به قبل از نبوت آن حضرت است. فرمود: «إِنِّي لَأَعْرِفُهُ الْآنَ»؛ من الآن هم آن سنگ را می‌شناسم. پس تمام جهان می‌شود آینه. آینه‌ای است که دومی ندارد. شما آینه‌ای را دیدید که فقط سازنده خود را نشان بدهد؟! اینکه نیست. هیچ آینه‌ای در عالم مثل ذرات عالم نیست که فقط بگویند خدا خدا! آن که می‌گوید: «ما رأيت شيئا الا و رأيتة قبله و بعده» گرچه سندی هنوز پیدا نشده، ولی مطلبش مطلب قرآنی است. او هم که ناله دارد «به صحرا بنگرم، به دریا بنگرم»؛ یعنی این‌طور شدم. همه می‌گویند خدا؛ لذا فرمود که تمام آنچه در جهان هست؛ اعم از غیب و شهادت به همه اینها من سوگند یاد می‌کنم: ﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَ مَا لَا تُبْصِرُونَ﴾، قسم به کلّ نظام، این حرف رسول من است! نفرمود حرف فلان شخص است. رسول «بما أنه رسول»؛ یعنی حرف مرسل را می‌رساند. خود حضرت و سیزده معصوم دیگر و همه اصحاب و صحابه و همه متواترین، به صورت قطع گفتند پیغمبر می‌گوید این کتاب، کتاب خداست. آن وقت اگر کسی بگوید که - معاذالله - این رؤیای اوست، این جهان‌بینی خود اوست، این خاطرات خود اوست، این کتابی است که خودش گفته دیگران نوشتند، این با همه این حرفها مخالف است؛ لذا فرمود حرف رسول «بما أنه رسول» است، حرف او نیست. اینکه فرمود شاعر نیست، کاهن نیست، برای اینکه مسئله شعر، کهانت، سحر، فریه، همه اینها را - معاذالله - اسناد دادند؛ حالا یا در زمان‌های گوناگون افراد خاصی بودند که این تهمت‌ها را می‌زدند یا نه، گروه‌های متعدد بودند، بعضی می‌گفتند - معاذالله - این شعر است، بعضی می‌گفتند این سحر است، بعضی می‌گفتند این کهانت است، بعضی می‌گفتند این دروغ‌هایی است که خودش ساخته و به «الله» - معاذالله - نسبت داده است! به هر حال گاهی در اثر اینکه نظم فکری نبود، به اینها اسناد دادند. در بحث‌های قبل هم داشتیم که دیگر حساب از دست اینها در رفته، یکی می‌گوید ساحر است، بسیار خب! یکی می‌گوید مجنون است، بسیار خب! یکی می‌گوید شاعر است، یکی می‌گوید دروغ بسته، اینهاست! اما یک نفر در حین واحد بگوید این ساحری است مجنون! سحر از دقیق‌ترین مسائل ریاضی است، مگر سحر را هر کسی بلد است؟ بین سحر و جنون جمع نمی‌شود! یک وقت است بگوید ساحر است، یک وقت بگویند مجنون است، دو تا تهمت بزنی بله؛ اما دفعتاً واحده بگوید این دیوانه‌ای است ساحر، منتها حالا حرام است. بله این علم، علم حرامی است؛ اما یک علم دقیقی است؛ مثل بنای عقلا و فهم عرف و ظاهر این و آن که نیست، این جان‌کندن علمی دقیقی می‌خواهد؛ منتها جهنم هم در کنارش است. مگر سحر کار آسانی است؟ یک علم آسانی است؟ مگر می‌شود دیوانه‌ای ساحر باشد؟ منتها اینها جمع کردند که قبلاً گذشت. اگر در دو زمان باشد، این حرف ممکن است. دو گروه باشند، این حرف ممکن است؛ اما یک نفر در یک زمان بگوید، این باید توجیه بشود. قسمت ۹/حاقه/تسنیم

فرمود اما مردم مکه این گروه دنیاطلب هستند یک چیزی که زود می‌گذرد یعنی دنیا که عاجل است به دنبال آن هستند ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ﴾ نه تنها اشتغالشان در مسائل دنیاست بلکه اینها به مسائل دنیاست. حالا در آن اوایل سوره مبارکه «آل عمران» گذشت که چهار شیء رسمی در جهان است اینها دلباخته همین چهار چیز هستند جماد است و نبات است و حیوان است و انسان، این ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ﴾ [۷] همین موجودات چهارگانه هستند. اگر ﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ﴾ دلباخته انسان‌هاست، ﴿وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ﴾ است دلباخته ذهب و فضه که جمادند اگر انعام‌اند دلباخته دامداری‌اند اگر حرث‌اند دلباخته کشاورزی‌اند بالاخره غیر از جماد و نبات و حیوان و انسان که چیزی نیست همه اینها را این آیه سوره مبارکه «آل عمران» جمع کرد. فرمود اینها حالا یا گرفتار همه اینها هستند یا گرفتار بعضی از اینها هستند برای اینها دلگرمی است.

فرمود ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذْرُونَ وِرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾ آن روز سنگین و دردناک را پشت سر می‌گذارند این وراء هم به معنای جلو هست هم به معنای پشت سر است. معاد وراء است یعنی جلو است در سوره مبارکه «کهف» که دارد ﴿وَكَانَ وِرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ [۸] آنجا گذشت که وراء هم به معنای امام است هم به معنای خلف. این به معنی امام است معاد در پیش است اینها روز معاد را که روز سنگین و دردناک است یک ثقل محمود و ممدوح است که ﴿إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ [۹] آن وزین را می‌گویند ثقیل. یک ثقل مذموم است مثل سنگ سنگین؛ سنگ سنگین شرفی ندارد این ثقیل بودن آیه نظیر سنگین بودن سنگ است آن ﴿إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ آن به معنی وزین است نه سنگینی سنگ.

فرمود ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذْرُونَ وِرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾ اینها درست است الآن بیراهه می‌روند راه عده‌ای را هم می‌بندند: ﴿يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [۱۰] این ﴿يَصُدُّونَ﴾ یعنی «یصدون انفسهم» اولاً «و الناس» ثانیاً ﴿يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ یعنی «ینصرفون بأنفسهم اولاً و یصرفون وجوه غیرهم ثانیاً» نه اهل مسجدند نه می‌گذارند کسی مسجدی باشد اینها ﴿يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ اینها کسانی‌اند که در این قسمت از آنها به این صورت یاد شده است که فرمود: ﴿نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ﴾ ما اینها را خلق کردیم قدرت‌ها به آنها دادیم اعضا و جوارح اینها را تقویت کردیم «اوصال و رباطاط» اینها را محکم کردیم. «اسر» آن «رباطاط و اوصال» و دستگاه بدنی‌شان است اسیر را که اسیر می‌گویند چون با این طناب‌ها اینها محکم می‌بندند از این جهت اسیر می‌گویند. کم‌کم به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان اسر به معنای همه شد که می‌گویند «بأسره» یعنی «بتمامه» و گرنه اسر به معنی همه و تمام نیست وقتی می‌گوید: ﴿وَوَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ﴾ یعنی بافت محکمی دارند اینها، اینها را ما بافتیم و محکم هم بافتیم اما اینها به جای

اینکه این بافت را به راه صرف بکنند بیراهه صرف کردند بافت اینها را محکم کردیم: ﴿خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ﴾ اما ﴿وَ إِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْنَاهُمْ تَبْدِيلًا﴾ در بخش‌های دیگر هم فرمود ﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ [۱۱] شما را می‌برد یک عده دیگری می‌آورد همان طوری که شما خَلَفَ دیگران بودید عده‌ای هم خَلَفَ شما خواهند بود ﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾، ﴿وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ﴾ اما ﴿وَ إِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْنَاهُمْ تَبْدِيلًا﴾. در بخش‌هایی از سوره مبارکه «مدثر» گذشت که اینها یک اتاق فکری تشکیل دادند یک ولیدی و امثال ولیدی را سخنگوی خود قرار دادند به جای اینکه بپذیرد این وحی الهی است پیام‌آور الهی آورده پیام‌آور بشری به ما ابلاغ کرده کلام خدا را جبرئیل آورده کلام خدا را پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ما القا می‌کند، همه اینها را آن سخنگوی اتاق فکری‌شان یعنی ولید انکار کرده ﴿إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ﴾ [۱۲] در سوره مبارکه «مدثر» ﴿فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ * فَقالَ إِنَّ هَذَا إِلاَّ سِحْرٌ يُؤْتَرُ * إِنَّ هَذَا إِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ [۱۳] - معاذالله - قول خدا نیست جبرئیل نیاورد و این شخص هم پیغمبر نیست؛ همه را نفی کرد، - معاذالله - یک بشر عادی است این حرف‌ها را می‌زند اما در همان سوره مبارکه «مدثر» دو جا می‌فرماید این حقوق بشر است این را که بشر عادی نمی‌آورد در همان سوره مبارکه «مدثر» آیه ۳۱ فرمود: ﴿وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاَّ هُوَ وَ مَا هِيَ إِلاَّ ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾ این حقوق بشر است، ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾ [۱۴] این حقوق بشر است بشر در سه منطقه در سه بخش به سر می‌برد یک بخش ملّی و محلّی که مخصوص مسلمین است یک بخش منطقه‌ای که مخصوص موحدان است اعم از مسلمان‌ها و مسیحی‌ها و یهودی‌ها و امثال آن که اهل دین‌اند یک بخشی هم بخش بین‌المللی است انسانیت انسان است ولو کافر، در هر سه بخش آیات قرآن کریم نازل شده است. این خطاب ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ [۱۵] ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ ﴿ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾ همین است فرمود این حقوق بشر است ﴿ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾ است. شما می‌گویید ﴿إِنَّ هَذَا إِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ یعنی این فرد عادی این حرف را زده؟ ﴿وَ مَا هِيَ إِلاَّ ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾ قرآن برای جهانیان نازل شده است. قسمت ۱۰/انسان/تسنیم

فرق درک و شعور انسان

اما انسان نسبت به همه اینها برتری دارد نسبت به حیوانات اصلاً هیچ شرکت ندارد. روح انسان کلیات را درک می‌کند و ذره‌ای از این کلیات در حیوانات چه در میمون و چه در غیر میمون نیست. اما انسان نسبت به جن افضل است، برای اینکه در جن ما دلیلی نداریم که آنها پیغمبر داشته باشند. درست است مکلفاند، پیغمبر برای اینها می‌آید اما از جنس اینها و نوع اینها کسی به مقام نبوت و رسالت رسیده باشد ما دلیلی نداریم. البته ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾، [۵] ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ﴾، [۶] اینها در آیات قرآن کریم هست که اینها تکلیف دارند یا سوره مبارکه «جن» که قبلاً بحث شد ﴿إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى﴾، [۷] معلوم می‌شود که

اینها قبلاً به دین کلیم (سلام الله علیه) بودند بعد به دین اسلام منتقل شدند اینها هست مکلف هم هستند و کیفر هم می بینند اگر گناه بکنند؛ اما از خود اینها پیغمبری داشته باشیم هیچ دلیلی نداریم.

پس انسان می تواند به مقام نبوت و رسالت برسد و جن نمی تواند. بنابراین انسان برابر آیه سوره مبارکه «احزاب» که ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [۸] از سماوات و ارض بالاتر است البته به لحاظ روحش اما اگر فضایل روحی را رعایت نکنند همین بدن باشد، در بخش هایی از قرآن کریم آمده است: ﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾ [۹] ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾ [۱۰] ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾ [۱۱] این سه چهار آیه نشان می دهد که اگر انسان جنبه ملکوت نداشته باشد و فقط بدنی بیندیشد، آسمان از او بزرگ تر است، زمین از او بزرگ تر است، کوهها از او بزرگ تر است، اینکه فرمود: ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾ همین است. اگر جنبه روح باشد بله ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ کاری که انسان کرده است از آسمان و زمین ساخته نیست. اما اگر آن جنبه روحی انسان نباشد و انسان بدنی بخواهد بیندیشد آسمان از او بزرگ تر است زمین از او بزرگ تر است کوهها هم از او بزرگ تر است. این سه چهار آیه نشان می دهد که اگر بدن معیار باشد، آنها سنگین ترند و بزرگ تر هستند، ﴿إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا﴾، اگر روح باشد بله ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ الْجِبَالَ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾ پس به لحاظ روح، انسان از آسمان و زمین و امثال آن بالاتر است، به دلیل اینکه همه اینها بساطشان برجیده می شود و انسان همچنان زنده است و از جن هم بالاتر است برای اینکه جن درست است مکلف است، ولی نبی و رسول نخواهد شد و اگر به جایی هم برسد که بتواند «طی الارض» داشته باشد؛ نظیر ﴿قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ﴾ [۱۲] خودش مستقلاً بتواند به جایی برسد که بگوید: ﴿أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ این چنین نیست.

و اما از فرشته بالاتر است، برای اینکه فرشته درست است که کلیات را درک می کند معارف غیبی را درک می کند و رسول بین ذات اقدس الهی و انبیا و مرسلین و ائمه (علیهم السلام) است و اما نمی تواند عالم «بالاسماء» بشود بلاواسطه وگرنه ذات اقدس الهی که فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [۱۳] رازش همین بود که ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾ [۱۴] اگر تعلّم مقدور فرشتهها بود فرشتهها که یاد می گرفتند و ذات اقدس الهی هم که ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾ [۱۵] و ﴿عَلِيمٌ﴾ [۱۶] است و بخلی در دستگاه او نیست. اگر ملائکه در آن حد بودند که اسمای الهی را یاد بگیرند، ذات اقدس الهی یاد می داد. اینها نمی توانند شاگرد بلاواسطه خدا باشند، اولاً؛ و اگر هم شاگرد مع الواسطه هستند در حد انبیا شاگرد هستند نه در حد تعلیم، ثانیاً؛ لذا ذات اقدس الهی به آدم (سلام الله علیه) فرمود «یا آدم علمهم باسماء هؤلاء»، فرمود: ﴿يَا آدَمُ أَتَيْتَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ [۱۷] در حد گزارش! مقام انسان کامل کجاست و اهل بیت کجا، مقام ملائکه

کجا! آنها درست است حاملان عرش‌اند؛ اما کسی که به مقام ولایت مطلقه اهل بیت (علیهم السلام) برسد او خلیفه الله است، او به تعلیم الهی عالم به اسمای الهی است، او معلم ملائکه است، آن هم در حدّ انبیا نه در حدّ تعلیم. قسمت ۲/قیامت/تسنیم

﴿أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ [۱۹] انسان تمام قدرتی هم که دارد از ناحیه ذات اقدس الهی است؛ اما چیزی در ساختار خلقت نیست، مگر اینکه انسان می‌تواند بگوید: «به زیر آورند چرخ نیلوفری را»؟ [۲۰] چرا سعدی این حرف را زده؟ چون در آیات قرآن فراوان آمده که هر چه در عالم هست، من برای شما خلق کردم. یک وقت امروز شد مریخ، فردا شد فلان کره. اگر سال نوری هست، بعد چیزهایی کشف می‌شود که این سال نوری و اینها نسبت به آنها پیاده است. نگفت که من اینها را خلق کردم که تماشا کنید، فرمود: من مسخر هستم، برای شما تسخیر کردم، کره مریخ تحت تسخیر شما نیست؛ ولی من تحت تسخیر قرار دادم. ما این دعای مستحب را البته عادت کردیم، می‌خوانیم و درست هم هست البته، دستور دینی هم هست و انجام می‌دهیم، آن وقتی که سوار اسب می‌شدیم، می‌گفتیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ» [۲۱]؛ [۲۲] اما آنجا زیرنویس شده که حتماً این مربوط به اسب و حمار است؟ چرا ما سوار کشتی می‌شویم، سوار هواپیما می‌شویم، سوار اتومبیل می‌شویم، این آیه را نخوانیم؟ آنجا که به عنوان مثال ذکر شده، به عنوان تعیین ذکر نشده که این ذکر حتماً مخصوص اسب سواری و حمار سواری است، اینکه نیست! اینهایی که فرستنده‌بر هستند، ماهواره‌بر هستند، همین‌طور است. حالا آنجا حتماً گفتند که الا و لابد این آیه و این دعا مخصوص اسب و حمار است؟ اینکه نیست. حالا اگر کسی به همراه این ماهواره رفت، مستحب بخواند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ * وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»، این را بخواند، پس اگر انسان یک موجود ضعیف باشد، چگونه می‌تواند شمس و قمر را مهار کند؟ فرمود روزی می‌رسد که شما به هر حال این کرات را مسخر می‌کنید، چون من برای شما خلق کردم: «سَخَّرَ لَكُمْ»، یک وقت می‌فرماید که ما اینها را زینت آسمان قرار دادیم: «إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ» [۲۳] بله، از آن آیات استفاده نمی‌شود. آن آیات که شما از دور بهره می‌برید؛ اما آیه‌ای که کم هم نیست! هم نه تنها «سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ» [۲۴] بلکه «سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ» [۲۵] این چنین انسانی است! آن وقت چرا انسان ضعیف است؟

بنابراین نسبت به ذات اقدس الهی فقیر است و ضعیف است و امثال آن، درست است. نسبت به دیگران هرگز نباید احساس ضعف بکند. فرمود نسبت به دیگران: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»، «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ»، «وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً»؛ یعنی این‌طور! هرگز حمله نکنید؛ اما وقتی که دیگری بخواهد حمله کند، ستر باشید که کسی هوس این کار را نکند.

فطرت را ذات اقدس الهی فرمود قابل تغییر نیست. ما یک تبدیل داریم، یک تغییر، گرچه در تفسیر آلوسی آنجا اشاره شده که این آیه ۱۱۹ سوره مبارکه «نساء» که آنجا سخن از تغییر هست: «فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» [۲۶] آنجا یک تندرویی در عبارت آمده که مثلاً

فطرت - معاذالله - عوض می‌شود! [۲۷] فطرت هرگز عوض نمی‌شود، روی فطرت پرده می‌شود گذاشت، فطرت را می‌شود مستور کرد؛ اما فطرت را نمی‌شود معدوم کرد. فرمود: ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾، [۲۸] قبلاً هم ملاحظه فرمودید، این ﴿دَسَّاهَا﴾، این باب تفعیل است، این سه تا «سین» دارد. «سین» سوم تبدیل به «یاء» و بعد تبدیل به «الف» شد. ثلاثی مجردش دو تا «سین» دارد، «دَسَّ دَسَّسَ»، ﴿أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾ [۲۹] دسیسه کردن؛ یعنی انسان این خاک‌ها را بزند کنار، چیزی را درون خاک بگذارد، روی آن خاک بریزد، این را می‌گویند دسیسه کرد. کسی که دسیسه می‌کند؛ یعنی حرف‌های خوشایندی به ظاهرش می‌گذارد، می‌گویند این دسیسه کرده است، فتنه کرده است. دسیسه معنایش این است. وقتی باب تفعیل رفت یک «سین» سومی اضافه می‌شود «دَسَّسَ» می‌شود، بعد این «سین» سوم تبدیل به «یاء»، بعد تبدیل به «الف» می‌شود، می‌شود ﴿دَسَّاهَا﴾. برای مبالغه و کثرت! انسان وقتی برای بار اول، دوم، سوم، تا صدم، بیشتر و بیشتر، کم‌کم این فطرت را دسیسه می‌کند، اغراض و غرایز را روی آن می‌گذارد، این را در این زیر مستور می‌کند. بعد وقتی هنگام مرگ فرا رسید در آن دوران، این خاک‌ها را کنار می‌برند، این فطرت زنده است، اعتراف می‌کند، آنها که خاک‌ها را کنار بردند که جای دیگر دور نمی‌ریزند، اینها اطراف اوست به صورت مار و عقرب درمی‌آید، این بیچاره گرفتار است. قسمت ۱۰ / معارج / تسنیم

انسان مستضعف

خیلی‌هایشان مستضعف هستند. خدا مرحوم آیت الله ملکوتی را و آیت الله مروّج را غریق رحمت کند! اینها امام جمعه تبریز و اردبیل بودند. اینها خطبه‌هایشان را به زبان آذری می‌خواندند، در زمان شوروی سابق اصلاً قرآن، یک صفحه قرآن مثل یک کیلو هیروئین اعدام داشت، هیچ ممکن نبود کسی یک صفحه قرآن داشته باشد و اعدام نشود. آنجا خبری نبود. این مسلمان‌های آذربایجان شوروی، اینها سالیان متمادی، تقریباً هفتاد سال بود که اصلاً قرآن ندیدند، هیچ یعنی هیچ! همین بلشویک‌ها! وقتی انقلاب شد، خدا امام و شهدا را غریق رحمت کند! نماز جمعه شد و رادیو شد، مرحوم ملکوتی در تبریز، مرحوم مروّج در اردبیل، بعضی از روحانیونی که در آن منطقه رفت و آمد می‌کردند، می‌گفتند علمایی که از سابق مانده بودند، این دو تا امام جمعه برای آنها یکی به منزله کلینی شد، یکی به منزله صدوق. می‌گفتند ملکوتی این‌طور گفت؛ مثل اینکه ما بگوییم کلینی چنین نقل می‌کرد. هفتاد سال اینها روایت ندیدند، هفتاد سال قرآن ندیدند. مروّج چنین گفت؛ مثل اینکه ما بگوییم شیخ صدوق این چنین نقل کرد. اینها اصلاً نه کلینی دیدند، نه کتاب صدوق دیدند، نه قرآن دیدند، نه صحیفه سجادیه دیدند، نه مفاتیح دیدند. یک صفحه قرآن برای آنها اعدام داشت. کمونیستی این‌طور بود. اینها حشرشان با اولیای الهی! اینها سعی می‌کردند که خطبه را آذری بخوانند، آن وقت آن علمای آذربایجان شوروی می‌گفتند ملکوتی این‌طور گفت؛ مثل اینکه ما می‌گوییم کلینی نقل کرد. آن یکی که از اردبیل می‌آمد، می‌گفت که مروّج چنین گفت؛ مثل اینکه

ما می‌گوییم شیخ صدوق چنین نقل کرد. آن بیچاره‌ها، کفار مستضعف هستند، آنها که به جهنم نمی‌روند. حالا عنایت الهی با آنها چه می‌کند؛

لطف الهی بکند کار خویش *** مژده رحمت برساند سروش

لطف خدا بیشتر از جرم ماست *** نکته سربسته چه دانی خموش [۳۰]

اما آن کسی که عالماً، عامداً بی‌راهه می‌رفت، حرف دیگر است.

آیه ۱۱۹ سوره مبارکه «نساء» این است، شیطان می‌گوید: ﴿وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيُبْتَئَنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ﴾. بریدن گوش حیوانات، خصای آنها و خصی کردن؛ خواجه کردن بعضی از مردها، برای اینکه محرم حرمسرای سلاطین قاجار و امثال قاجار باشند، همه اینها جزء محرمات است. اینها تغییر خلقت است؛ یعنی تغییر بدن. عضو را ناقص کردن. نمونه ﴿فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾. همین گوش بریدن است: ﴿فَلْيُبْتَئَنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ﴾. این طور نیست که - خدای ناکرده - شیطان بتواند فطرت را عوض بکند. این طغیان قلم آن بزرگوار است که فطرت را هم ذکر کرده است. مگر فطرت عوض شدنی است؟! ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾؛ [۳۱] تبدیل غیر از تغییر است، قلمرو تغییر هم در همین امور ظاهری و بدن ظاهری و خصی کردن و کور کردن و گوش بریدن و اینهاست، وگرنه فطرت که ذات اقدس الهی آن را به عنوان سرمایه انسان قرار داد و با آن احتجاج می‌کند و انسان را با آن به خلافت می‌رساند، آن که قابل تغییر نیست.

بنابراین تغییر غیر از تبدیل است و قلمرو تغییر هم همین‌هاست که اینجا ذکر شده است: ﴿فَلْيُبْتَئَنَّ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَأَمُرَّنَّهُمْ﴾ و امثال آن. قسمت ۱۰ / معارج / تسنیم

نتیجه گیری

دیدگاه‌های غربی به علت ریشه‌های مادیرایانه خود به تجهیزات مادی بعنوان عوامل تعیین کننده قوت و ضعف جامعه نام می‌برند. در حالی که اسلام به عنوان یک آئین انسان محور که همه موجودات را در راستای هدایت انسان تعبیر و تعیین می‌نماید به این عامل بعنوان مهمترین عامل تاثیر گذار بر سرانجام جامعه مینگرد و تقویت و تضعیف انسانها را سبب و واسطه موفقیت و پیشرفت و یا عقب‌مادگی اجتماع میدانند.

بعلاوه دیدگاه غربی و مادیرایان به ابعاد معنوی و درون نگر انسانی نیز توجه شایسته ای ندارد و سرمایه‌ها و ثروت‌های مادی وی را ملاک اصلی نقش انسانها می‌پندارد.

بنابراین ملاحظه و مذاقه بر عوامل معنوی انسانی در شناخت محیط راهبردی باعث تکمیل زمینه های واقعی تصمیم گیری و تدوین اهداف و سیاستهای کلان در جامعه میشود .